

ویژه نامه هشت مارس



گرایش
تاشویک
لنینیست‌های ایران
Leninist.org



Leninist.org

جزوه هشتمت مارس

طرح جلد از تتیکا





▪ سرمایه‌داری و ستم بر زن

- بهای پورنوگرافی..... ۱
- ریشه‌های تجاوز..... ۷
- سرمایه‌داری و تجاوز جنسی..... ۱۲
- سکس، خشونت و زن‌ها..... ۱۵
- آیا مردها به ستم بر زن کمک می‌کنند؟..... ۱۸
- تبعیض جنسیتی در بطن نظام سرمایه‌داری نهفته است..... ۲۱
- سرمایه‌داری نیازمند تبعیض جنسیتی است..... ۲۷
- ریشه‌های نابرابری زنان..... ۲۸
- سرمایه‌داری، زاینده‌خشونت علیه زنان..... ۳۱
- کودکی، خانواده و زوال سرمایه‌داری..... ۴۰
- انقلاب جنسی روسیه پس از ۱۹۱۷..... ۴۵
- آیا تبعیض جنسیتی از انقلاب سوسیالیستی قسر در خواهد رفت؟..... ۵۱
- نقش زنان در انقلاب روسیه..... ۵۴
- سوسیالیسم و مبارزه برای رهایی زنان..... ۵۸

▪ دگرباشان

- مبارزه برای حقوق دگرباشان: مبارزه برای سوسیالیسم!..... ۶۵

▪ بین‌المللی

- مسائل سیاسی پیرامون سازمان «اعتصاب بین‌المللی زنان»..... ۶۷
- چین: سرمایه‌داری حقوق زنان را به عقب می‌راند..... ۷۲

▪ آثار کلاسیک

- روز زن چیست؟..... ۷۷

▪ بحث آزاد

- کمونیست‌ها و مسأله زن..... ۸۱



بهای پورنوگرافی

به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن

ایمی لتر - برگردان: آرام نوبخت

سوسیالیست‌ها مخالف پورنوگرافی هستند. منتها از نظر ما پورنوگرافی علت ستم بر زن نیست یا تصور نمی‌کنیم که چنانچه پورنوگرافی از میان برود، دیگر خشونت علیه زنان وجود نخواهد داشت. ما از سانسور دولتی پورنوگرافی هم حمایت نمی‌کنیم؛ بلکه با خود پورن مخالف هستیم.

در پورنوگرافی غالب، پرخاش فیزیکی و کلامی یک قاعده است و نه استثنا. یافته‌های یکی از مطالعات صورت گرفته در سال ۲۰۰۷ در مورد محتویات پورن معاصر نشان می‌دهد که اکثر صحنه‌های ۵۰ عنوان برتر پورن، شامل بدرفتاری‌های فیزیکی و کلامی با بازیگران زن می‌شده‌اند.

این تصاویر در گوشه‌های تاریک و ناپیدای اینترنت پنهان نیستند، بلکه دسترسی به آن‌ها به سادگی و به طور رایگان میسر است. این ماهیت تولید انبوه پورن در دوره کنونی است.

اینترنت نحوه نگرش به پورنوگرافی و نوع تصاویری را که به سادگی قابل دسترس هستند دگرگون کرده است. یکی از پژوهش‌های صورت گرفته در سال ۲۰۰۹ نشان می‌داد که ۴۲۰ میلیون صفحه پورن در اینترنت وجود داشته‌اند و روزانه ۶۸ میلیون درخواست برای محتویات پورن از موتورهای جستجو صورت می‌گرفته است.

هر کسی با ابتدایی‌ترین مهارت‌های کامپیوتری نیز قادر است با تنها چند کلیک به مطالب پورن دسترسی پیدا کند. محتویات پورن را می‌توان روی موبایل‌ها هم مشاهده کرد. متوسط سن افرادی که برای نخستین بار به پورنوگرافی دسترسی پیدا می‌کنند، ۱۱ سال است.

بنابراین کودکان کنجکاو درباره سکس، ساده‌تر از هر زمان دیگری می‌توانند از پورنوگرافی برای یافتن برداشتی نسبت به سکس استفاده کنند. در حالی که پورنوگرافی ارتباط ناچیزی با سکس واقعی دارد.



درک سرمایه‌داری و نیروی محرک آن، به فهم این که چرا پورنوگرافی به این شیوه توسعه یافته است کمک می‌کند. درک مارکسیستی از پورنوگرافی، این مقوله را چیزی مرتبط با فرد فرد مردان یا حتی کلاً مردان نمی‌بیند. بلکه در عوض پورنوگرافی را در بستر جامعه سرمایه‌داری و پیروی آن از منطق این سیستم نگاه می‌کند.

محرک سرمایه‌داری، رقابت است و سود. سرمایه‌داری در صدد است که از همه جوانب زندگی پول بسازد و همه چیز را به کالا، به چیزی که قابلیت خرید و فروش داشته باشد تبدیل کند، حتی احساسات و تمایلات جنسی را.

سوسیالیست‌ها خواهان بی‌پردگی بیش‌تر نسبت به مقوله سکس هستند. این یکی از مطالبات جنبش‌های زنان در دهه ۱۹۶۰ بود؛ این که سکس باید برای لذت و نه صرفاً تولیدمثل باشد، این که زنان هم موجوداتی با نیازها و خواسته‌های جنسی هستند.

اما قرار نیست پورنوگرافی زندگی جنسی ما را بهتر کند؛ بلکه قرار است از این طریق پول در بیاورد. پورنوگرافی یک کسب و کار، یک کسب و کار حقیقتاً بزرگ است. به سختی می‌توان داده‌های قابل‌اتکایی در این زمینه به دست آورد، اما تخمین زده می‌شود که صنعت پورن جهان در سال ۲۰۰۶، حدوداً ۹۶ میلیارد دلار درآمد داشته است.

حرفه

پورنوگرافی در خلأ و جدای از سرمایه‌داری وجود ندارد، بلکه به بسیاری از حرفه‌ها مرتبط است و به سودآوری آن‌ها کمک می‌کند.

کسانی که تولیدکننده پورن هستند درست مانند توزیع‌کنندگان آن پول در می‌آورند؛ بانکدارانی که این صنعت را تأمین مالی می‌کنند، از بهره و وام‌های اعطایی خود درآمد دارند؛ به همین ترتیب تولیدکنندگان نرم افزارهایی که امکان مشاهده محتویات پورن را به مردم می‌دهند، هتل‌های زنجیره‌ای مثل «هیلتون»، «ماریوت» و «هالی‌دی این» که پورن را به صورت پولی نمایش می‌دهند، شرکت‌های موبایل و اینترنت



که اجازه دسترسی به چنین محتویاتی را به مردم می دهند، همگی به این واسطه پول سازند. ارزش بازار موبایل برای پورنوگرافی در سال ۲۰۱۰، ۳،۵ میلیارد دلار تخمین زده شده است.

شرکت‌های تلویزیونی و توزیع کنندگانی نظیر «تایم وارنر کیبل» (Time Warner Cable) در امریکا از قبل فروش ویدیوهای سکسی بزرگسالان میلیون‌ها دلار درآمد دارند. موتورهای جستجو مثل «گوگل» و «یاهو» هم از دسترسی مردم به پورن پول در می آورند.

در نتیجه صنعت پورن با حرفه‌های مالی، رسانه‌ای و ارتباطات پیوند دارد. پورنوگرافی متحدین نیرومندی برای خود دارد.

محرك پورنوگرافی مانند سایر صنایع سرمایه‌داری نیز رقابت است. همین امر منجر به رشد پذیرش تصاویر صریح تر در بازار پورنوگرافی غالب شده و راه را به روی توزیع انبوه محتویات پورنوی به اصطلاح «سخت» (Hardcore) گشوده است.

اکثر مفسرین قبول دارند که رد پای پورن در شکل کنونی اش را می‌توان در افتتاح مجله «پلی بوی» (Playboy) در سال ۱۹۵۳ از سوی «هیو هفمنر» پیدا کرد. البته تصاویر صریح سکسی پیش از این هم وجود داشتند، اما به مخاطب گسترده‌ای نظیر آن چه «پلی بوی» دارد دست نیافتند.

«پلی بوی» خود را به عنوان یک مجله «سبک زندگی» وارد بازار کرد، اما دو صفحه وسط آن شامل یک تصویر برهنه می شد. تا اواخر دهه ۱۹۶۰ تیراژ این مجله به رقم بی سابقه ۴،۵ میلیون نسخه رسیده بود. به این ترتیب دیگران نیز برای پول درآوردن با نسخه برداری از این فرمول به بازار شتافتند.

مجله «پنت هاوس» (Penthouse) که در دهه ۱۹۷۰ بنیان گذاشته شد، با انتشار تصاویر صریح تر سکسی به رقابت با «پلی بوی» برخاست، و در اوت ۱۹۷۰ نخستین تصویر تمام برهنه را در دو صفحه میانی مجله به چاپ رساند. «پلی بوی» در آن مقطع برای پیگیری همین الگو تحت فشار بود و نهایتاً در ژانویه ۱۹۷۲ چنین کرد.



این کشمکش برای بیرون راندن رقبا از طریق تولید تصاویر سکسی صریح تر و افراطی تر، تا به امروز ادامه یافته است. پورنوگرافی، سکس را می‌گیرد و به محصولی برای فروش تبدیل می‌کند. «گیل دینز» نویسنده، پورنوگرافی را به یک محصول صنعتی تشبیه می‌کند: تولید انبوه تصاویر سکسی.

پورنوگرافی عموماً به شدت قالبی و کم عمق است، چرا که برای تولید و بازاریابی انبوه بسته‌بندی می‌شود. نمی‌تواند پیچیده باشد یا وارد ریزه کاری‌های رابطه جنسی شود.

بنابراین مطالب پورنو اکثراً زنانی لاغر، خوش اندام، با سینه‌های بزرگ (اغلب جراحی شده) و بدن‌های بی مو را در برمی‌گیرد که اغلب هم بلوند هستند.

عطش جنسی

پورن برای راضی کردن مخاطبینش طراحی نشده، در عوض طوری طراحی شده که بینندگان را با عطش بیش‌تر رها کند تا به این ترتیب پورن بیش‌تری خریداری کنند. پورنوگرافی به زنان احساس رهایی نمی‌دهد. عطش جنسی زنان در پورنوگرافی جواب نمی‌گیرد. خواسته آن‌ها همان چیزی می‌شود که مرد می‌خواهد.

برخی، از جمله فمینیست‌های دهه ۱۹۷۰ مانند «اندریا دورکین» و «سوزان براون میلز»، به این نتیجه رسیدند که پورن منجر به خشونت علیه زنان می‌شود.

اما استدلال سوسیالیست‌ها دقیقاً عکس این است. پورنوگرافی دلیل ستم بر زن نیست، بلکه آن را منعکس و تقویت می‌کند.

فرهنگ عامه پسند، چه تبلیغات بیلبوردها باشد و چه کلیشه‌های جنسیتی در سینما یا موسیقی، همان نقشی را ایفا می‌کند که صفحه زنده شماره سه در روزنامه «سان» (چاپ انگلستان).



ستم بر زن یک پایه مادی و ریشه در جامعه طبقاتی، و به خصوص نهاد خانواده دارد. فارغ از این که شما در یک خانواده سنتی زندگی کنید یا نه، خانواده کاربرد ایدئولوژیک دارد و به عنوان ایده آلی حفظ می شود که باید از آن الهام گرفت یا تقلید کرد.

زنان و مردان اساساً از طریق خانواده برای نقش های مختلفی بار می آیند که مورد پذیرش جامعه است. با وجود پیشرفت های عظیم، زنان همچنان بار اصلی بچه داری، آشپزی و خانه داری را به دوش می کشند. از پسرها انتظار می رود که خشن تر باشند و احساس شان را نشان ندهند. از دختران انتظار می رود که کمک حال و اهل بچه داری باشند.

به همین ترتیب در سکس هم زنان و مردان را دارای نقش های متفاوتی نمایش می دهند. در فرهنگ عام، سکس به صورت چیزی نمایش داده می شود که باید با زنان انجام داد، این زنان هستند که باید به مرد لذت بدهند.

پورنوگرافی انعکاس همان ستمی است که پیش از این وجود داشته، منتها به شکلی افراطی تر.

این که می گوئیم پورنوگرافی مستقیماً مسئول خشونت علیه زنان نیست به این معنی نیست که تأثیری هم ندارد. پورنوگرافی نگرش به زنان به عنوان شیء جنسی را تقویت می کند؛ زنان را تقلیل می دهد و به شیء تبدیل می کند. بازیگران زن می توانند در تولید پورن آسیب ببینند.

اما فراتر از این، پورنوگرافی تمایلات جنسی ما را مخدوش می کند؛ سکس را که چیزی متکی بر روابط انسانی است می گیرد و در عوض آن را بدون روابط انسانی به نمایش می گذارد.

بسیاری از راست گرایانی که خواهان سانسور بیش تر هستند، دیدگاهی سطحی و اخلاقی از محتوای سکس دارند. این طیف خواهان بی پردگی کم تر در این حوزه است.



اما مخالفت سوسیالیست‌ها با پورن از زاویهٔ اعتراض اخلاقی به رفتارهای خاص جنسی یا اعتقاد به چیزی به اسم «سکس طبیعی» نیست. ما خواهان افزایش قدرت دولت هم نیستیم. چنین قدرتی اغلب علیه اقلیت‌ها استفاده می‌شود و نه کسانی که آنان را قربانی می‌کنند.

ما خواهان بی‌پردگی، صداقت و اطلاعات بیش‌تر دربارهٔ سکس هستیم. ما نمی‌خواهیم که این متکی بر کلیشه‌های رایج یا تصورات فرمول بندی شده و تجویزی دربارهٔ چیستی سکس باشد. بلکه مقصود ما مبارزه برای آموزش مناسب سکس در مدارس، خدمات مشاوره‌ای به جوانان و حمایت از جوانان است.

این به معنای مبارزه برای نوع دیگری از جامعه است که در آن احساسات به کالا برای کسب سود تبدیل نشوند.

این مقاله، بر اساس بحثی در «فستیوال مارکسیسم» (۲۰۱۳) است.

www.socialistworker.co.uk/art/33995/The+price+of+pornography



ریشه‌های تجاوز

سیدی رایبسون / ترجمه آزاد از آرام نوبخت

برای زن بودن، دنیا جای بدی است. ۷۰ درصد فقرای جهان را زنان تشکیل می‌دهند که رقم حیرت آوری است. مؤنث بودن، همه جوانب زندگی زن را شکل می‌دهد: از کار گرفته تا مسکن و بهداشت و درمان و آموزش تا شخصی‌ترین روابط ما.

در بریتانیا گویاترین شاهد ستم بر زن، شکاف ۱۷ درصدی دستمزد مردان و زنان است. اما تهوع آورترین نشانه‌های ستم بر زن، تجاوز و خشونت هستند و همین طور گرایش غالب برای مقصر دانستن قربانی. ماهیت بهت آور خشونت جنسی می‌تواند باعث شود خیلی مردم گمان کنند که انسان‌ها ذاتاً بی رحم هستند. همین باعث می‌شود که از آفرینش دنیایی عاری از خشونت جنسی و ستم سیستماتیک به کل دلسرد شوند.

میزان خشونت علیه زنان هولناک است. تخمین زده می‌شود که هر ساله دست کم ۴۷ هزار زن در بریتانیا مورد تجاوز قرار می‌گیرند- در حالی که میزان محکومیت صادره بابت تجاوزهای گزارش شده تنها ۶,۵ درصد است.

اما اکثر قریب به اتفاق مردان به زنان تجاوز نمی‌کنند. اکثر مردان به زنان خشونت نمی‌ورزند. تجاوز به دلیل غرایز «طبیعی» مردان رخ نمی‌دهد؛ بلکه نتیجه شیوه‌ای است که جامعه طبقاتی میل جنسی را منحرف و مردم را از یک دیگر و از خودشان بیگانه می‌کند. ستم بر زنان به نفع سرمایه‌داری است و یک کارکرد ایدئولوژیک و اقتصادی دارد. انسان‌ها سازنده محیط زیست و جوامع خود هستند، اما احساس می‌کنند که هیچ کنترلی بر آن ندارند. دنیا برایشان یک نهاد بیگانه به نظر می‌رسد.

افراطی ترین شکل بیگانگی

ما از خودمان و از یک‌دیگر بیگانه می‌شویم. تجاوز و خشونت جنسی برخی از افراطی‌ترین اشکال این بیگانگی هستند.

این امر با نگرشی به میل جنسی ترکیب می‌شود که سکس را کالایی هم‌چون سایر کالاها می‌بیند. کالایی که می‌توان خرید و فروخت یا حتی به زور گرفت. نزدیک به یک سوم مردم بریتانیا بر این تصورند که اگر زنی به خاطر مست بودن مورد تجاوز قرار گرفته، پس لاقلاً تا درجه‌ای خود مقصر است.



دیدگاه‌های غالب دربارهٔ میل جنسی، زنان را به خاطر «تحریک کردن» به تجاوز مقصر می‌دانند و با مردان طوری برخورد می‌کنند که گویی تنها کمی با حیواناتی فرق دارند که قادر نیستند خود را کنترل کنند.

این که کنث کلارک، وزیر دادگستری، برخی انواع تجاوز را مانند تجاوز در قرار آشنایی^۱ به زحمت «تجاوز» محسوب می‌کرد، متأسفانه چندان جای تعجب نداشت. نظرات کلارک سروصداهای زیادی راه انداخت و دیدگاه‌هایش قویاً با مخالفت رو به رو شده است.

اما آن‌هایی که بالای جامعه جا خوش کرده‌اند- سیاستمداران و قضات و اصحاب رسانه و غیره- خود به ایده‌های سکسیستی دامن می‌زنند. صاحبان روزنامه‌ها و ایستگاه‌های تلویزیونی برنامه‌هایشان را سرشار از تصاویری می‌کنند که در آن زنان یک شیء جنسی ترسیم می‌شوند و نه انسان‌هایی با شایستگی‌های خود.

در دادگاه‌های رسیدگی به پروندهٔ تجاوز، طرح سؤال‌هایی دربارهٔ لباس زن، این که آیا تا دیروقت بیرون بوده یا آیا مست بوده یا آیا قبلاً با فرد متجاوز رابطهٔ جنسی داشته، متداول است.

البته بسیاری از زنان و مردان باورهای سکسیستی را به چالش می‌گیرند و برای اصلاح و بهبود زندگی زنان مبارزه می‌کنند. اما به خاطر جایگاه زن در جامعه و نحوهٔ تحریف شدن میل جنسی در جامعهٔ ما، این دست باورهای سکسیستی شایع‌اند.

کارل مارکس، انقلابی سوسیالیست، توضیح داد که عقاید غالب در هر جامعه عقاید طبقهٔ حاکم هستند. نه به این معنی که این‌ها صرفاً یک مُشت عقیده هستند، بلکه به این معنی که قوی‌ترین آن‌ها هستند.

اما چرا طبقهٔ حاکم باید بخواهد به چنین نگرشی از زنان دامن بزند؟ چه چیزی عایدش می‌شود؟ ستم بر زن همیشه وجود نداشته. بلکه زمانی پدیدار شد که تقسیم اجتماعات انسانی به طبقات آغاز شد. مارکس و همکارش فردریش انگلس، خانواده را در جامعهٔ طبقاتی کلید ستم بر زن دانستند. انگلس پیدایش خانواده را «شکست تاریخی و جهانی جنس ماده» توصیف کرد.

مارکس و انگلس می‌دیدند که چگونگی تأمین بقای اولیه و ضروری مردم، شکل دهندهٔ رفتار و عقاید انسان است.

خانواده در کنار مالکیت خصوصی و دولت ظاهر شد. تا پیش از این زن و مرد در جوامع «شکارورز-گردآورنده» ای زندگی می‌کردند که کارهایی متفاوت اما برابر انجام می‌دادند و به یک اندازه در تصمیم‌گیری سهیم بودند. مارکس و انگلس این جوامع را «کمونیزم بدوی» نامیدند.

¹ Date Rape



با توسعه جامعه، تولید مقدراری مازاد بر آن چه برای رفع نیازهای اولیه ضروری بود، آغاز شد. مازادی که می‌بایست از این پس ذخیره و کنترل می‌شد. تکنیک‌های تولیدی که این مازاد را خلق کرده بودند، برای نخستین بار کار مرد را به کار زن اولویت دادند. با توسعه طبقه حاکم، مردانی که سلطه یافته بودند خواستار ورثه «مشروع» برای انتقال مازاد به آن‌ها شدند. کنترل زنان و روابط جنسی به کلید مالکیت بر این مازاد مبدل شد. واحد خانواده با ایدئولوژی‌ای توسعه یافت که با زنان به عنوان شهروند درجه دو و مایملک تحت کنترل مردان برخورد می‌کند.

این باورها به تشویق و توجیه خشونت علیه زنان یاری می‌رسانند. حتی در دوره سرمایه‌داری هم زنان برای دگرگونی زندگی خود ظرف یک قرن گذشته مبارزه کرده‌اند. اکثر زنان بریتانیا امروز بیرون خانه کار می‌کنند. مردم آزادی جنسی بیش تری نسبت به گذشته دارند. تغییر در زندگی و باورهای زنان تأثیری بر مردان هم داشته است. بنابراین خیلی رایج تر شده است که مردان مشاغلی داشته باشند که سابقاً کار زنان دانسته می‌شدند (مثل پرستاری).

کار خانگی

مردان امروز نسبت به گذشته زمان بیش تری را به کودکان شان اختصاص می‌دهند. در بسیاری خانه‌ها کارمنزل دیگر تنها مسئولیت زنان نیست. تغییرات شگرفی در درون سرمایه‌داری رخ داده است، بخشاً به دلیل نیازهای متغیر این نظام و بخشاً به دلیل فشار توده‌ای و مبارزه مردم عادی. این تغییرات نشان می‌دهند این برداشت که مردان و زنان نقش‌های ثابت و بلا تغییری دارند، خطاست. اما علی‌رغم اهمیت این تغییرات، ستم بر زن همچنان باقی است. حاکمان ما مداوماً تلاش می‌کنند دستاوردهایمان را عقب برانند.

بنابراین همسر و مادر بودن هنوز هم جزء کلیدی هویت یک زن دیده می‌شود. جامعه بیش از حد بر روابط جنسی تأکید می‌کند. به زنان می‌گویند اگر نتوانند مردی را برای خودشان بیاورند، بازنده‌اند. زنانی که فرزند نمی‌خواهند هنوز به چشم موجوداتی عجیب و غریب دیده می‌شوند. ستم بر زن، مانند سایر اشکال ستم، به انشقاق و تشتت طبقه کارگر خدمت می‌کند. به جای این که مردم عادی هدف مشترک شان را در مبارزه با ثروتمندان ببینند، زنان و مردان به جایی کشیده می‌شوند که یک‌دیگر را دشمن اصلی شان محسوب می‌کنند. چنین چیزی بسیار برای حاکمان ما مفید است و به خوبی هم به آن واقف‌اند.



به علاوه خانواده یک عملکرد اقتصادی کلیدی برای سرمایه‌داری دارد. از زنان انتظار می‌رود که نیروی کار فعلی و آینده را حفظ کنند و پرورش دهند. حال آن‌که این زنان اغلب خود جزئی از آن نیروی کارند. زنان کودکان را بزرگ می‌کنند، از بستگان بیمار یا سالمند نگه‌داری می‌کنند و خانواده را حفظ می‌کنند. به این ترتیب زنان با ارائهٔ رایگان همهٔ این خدمات، برای سرمایه‌داری صرفه‌جویی می‌کنند.

نمی‌گوییم که هر خانه و هر رابطه‌ای صرفاً وزنه‌ای اضافی به دور گردن زنان است. اغلب مردم برای روابط فردی و زندگی خانوادگی شان بیش از هر چیزی ارزش قائل‌اند، چون به نظر می‌رسد این‌ها مأمونی در برابر استرس‌های دنیای بیرونی‌اند. اما این امر تغییری در نقش خانواده در نظام سرمایه‌داری نمی‌دهد. اکثر مواقع مردمی که در خانواده به دنبال آسایش و سرپناه هستند، ناامید می‌شوند. مأمون و سرپناهی که امیدش را دارند، دست آخر دیگ زودپزی از آب درمی‌آید که تنش‌های فروخته در آن آزاد می‌شوند. اغلب هم بدترین قسمت این ماجرا نصیب زنان می‌شود.

نقش کلیدی‌ای که خانواده ایفا می‌کند، توضیح می‌دهد که چرا حاکمان ما از انتقاد به این نهاد نفرت دارند و به هر کسی که خارج از آن جای گیرد حمله می‌برند. به همین دلیل است که هوموفوبیا و ترس از والدین مجرد و فشار به مجردها برای ازدواج وجود دارد.

همین است که به نحوهٔ نگرش مردم نسبت به تجاوز هم شکل می‌دهد. اکثر زنانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند مهاجم خود را می‌شناسند. احتمال این‌که خشونت در درون خانواده رخ بدهد بیش‌تر است. با این وجود وقتی حرف از تجاوز می‌شود، رایج‌ترین چیزی که به ذهن اکثر مردم می‌رسد غریبه‌ای است که شب دیروقت ناگهان مثل سایه از پشت بوته بیرون می‌پرد.

عقاید سکسیستی به این دلیل این‌قدر ریشه‌دوانده و قوام گرفته‌اند که ستم بر زن هزاران سال از زمان ظهور جوامع طبقاتی وجود داشته است. به همین خاطر است که خیلی طبیعی و همیشگی به نظر می‌رسد. اما برخی افرادی که ادعا می‌کنند نمی‌توان ستم را به چالش کشید، به این خاطر چنین می‌گویند که خود در حفظ ستم نفع دارند. آن‌ها روی موارد مجزای خشونت متمرکز می‌شوند، چون با این کار توجه از ستم ساختاری در قلب سرمایه‌داری منحرف می‌شود.

ما می‌توانیم به ستم بر زن پایان بدهیم، اما برای این کار نیاز داریم از شر سیستمی خلاص بشویم که این ستم را سر پا نگه می‌دارد.

ستم، بر همهٔ زنان تأثیر می‌گذارد؛ اما تأثیر این ستم بسته به طبقهٔ اجتماعی بسیار متفاوت است. زنان طبقهٔ حاکم از همین سیستم نهایت استفاده را می‌برند. به همین دلیل است که برای تغییر نمی‌توانیم به ائتلاف با زنان ثروتمند اتکا کنیم.



خلاصی از شرّ سرمایه داری، منفعت مشترک مردم عادی است. سرمایه‌داری زندگی مردان و زنان طبقه کارگر را تباه می‌کند. سرمایه‌داری برای ایجاد شکاف و تضعیف طبقه کارگر بر ستم اتکا می‌کند. ما را اتمیزه می‌کند. حتی شخصی ترین روابط مان را هم مخدوش و تحریف می‌کند. در فرایند خلق یک دنیای جدید، مردم خودشان را تغییر می‌دهند؛ آن‌چه را که مارکس «کثافات اعصار» نامید دور می‌ریزند؛ همه باورهایی که چندین قرن جان سختی کرده‌اند آغاز به محو شدن می‌کنند. در هر جنبش انقلابی، زنان برای هدایت مبارزه به خط مقدم می‌آیند. انقلاب، داستان جن و پری نیست. یک ضرورت است. ما در کنار هم، قدرت جمعی در هم شکستن سیستم و خلق برابری و آزادی واقعی برای همه داریم.



سرمایه‌داری و تجاوز جنسی

گریس لالی - برگردان: آرام نوبخت

وقتی یک راننده تاکسی در لندن به اسم «جان وربویز» متهم به مصرف مواد مخدر و تعرض جنسی به مسافرینش شد، کاشف به عمل آمد که پیش از این زنان بسیاری قریب به هفت سال مشغول گزارش دادن تعرض‌های مشابه این فرد بوده‌اند، در حالی که پلیس همه این گزارش‌ها را تحت عنوان «عدم اثبات جرم» به کناری گذاشته بود. حکومت دست آخر وادار شد مجدداً اعتراف کند که نحوه بررسی اتهامات تجاوز از سوی پلیس، با مشکلات بنیادی زیادی رو به رو است.

البته ما خواهان بگیروبیندها یا وضع قوانین سفت و سخت تری برای برخورد با مشکلات اجتماعی نیستیم و تمایلی هم نداریم که تجاوز را مستثنی کنیم. اما میزان پایین محکومیت‌های صادره برای مردان متهم به تجاوز - تنها کمی بیش از ۵ درصد - خود روایت گویایی از ماهیت این مشکل است.

احتمال این که پلیس و دادگاه‌ها حرف قربانیان یک «متجاوز غریبه» را بیش تر باور کنند تا حرف سایر قربانیان تجاوز را (که اکثراً مورد تجاوز شریک کنونی یا سابق خود قرار می‌گیرند)، بسیار بالاتر است.

اما در این مورد به احتمال زیاد قربانیان «شاهد معتبر» محسوب نشده‌اند، چون تصور بر این بوده که پیش از سوار شدن به تاکسی وربویز، شب تا دیروقت مست بیرون خانه بوده‌اند.

۳۰ سال از زمانی می‌گذرد که گروهی از فمینیست‌ها نخستین راهپیمایی موسوم به «شب را پس بگیر» سازماندهی کردند. آن‌ها فرهنگی را به چالش کشیدند که زنان را بابت تجاوز مقصر می‌داند. اما هنوز هم نزدیک به یک سوم مردم بریتانیا تصور می‌کنند اگر زنی مست بوده باشد، پس بخشاً یا کاملاً مسئول تعرض به خودش است. مبارزات زیادی صورت گرفته تا قانون بپذیرد که یک زن مست نمی‌تواند در چنین موقعیتی رضایت داشته باشد.

با این وجود دادگاه‌های رسیدگی به پرونده‌های تجاوز، هم‌چنان بر این برداشت استوارند که سکس، سرویسی است تحت اختیار زنان و مردان هم (چه عادلانه و چه ناعادلانه) از آن بهره‌مند می‌شوند.



هیچ دادگاهی نیست که این دیدگاه تحقیرآمیز و تحریف شده از میل جنسی انسان را به محکمه بکشاند. سکس به چشم کالایی دیده می‌شود مثل هر کالای دیگری. چیزی که می‌تواند آزادانه عرضه شود، خریده یا فروخته یا حتی سرقت شود؛ و نه بخشی از هویت ما و نحوه ارتباط گیری ما با یکدیگر.

برای کارل مارکس، انقلابی سوسیالیست آلمانی، فقدان کنترل بر زندگی و کار ما در نظام سرمایه‌داری است که اساساً بیگانگی انسان‌ها را از خودشان و همین‌طور از یکدیگر ایجاد می‌کند.

خانه‌های ما همان قدر جزئی از این بیگانگی هستند که محل کار یا خیابان. تجاوز و خشونت جنسی افراطی‌ترین اشکال این بیگانگی هستند؛ که نفی کامل ابتدایی‌ترین ظرفیت‌ها و قابلیت‌های انسانی برای ابراز همدردی و احترام متقابل را با خود دارد.

آمارهای موجود گواهی هولناک بر میل جنسی بیگانه شده‌ای هستند که جامعه ما می‌زاید. دست‌کم ۴۷ هزار زن بالغ سالانه در بریتانیا مورد تجاوز قرار می‌گیرند، آن هم اکثراً در خانه خودشان و از سوی مردی که می‌شناسند.

خشونت جنسی را جامعه‌ای تغذیه می‌کند که در آن تمامی زنان به طور روزمره شیء جنسی معرفی می‌شوند، جامعه‌ای که به طور نظام یافته زنان را تحقیر می‌کند و مورد ستم قرار می‌دهد. شرم آور است که تعداد کلوب‌های مجاز لپ دَنس از تعداد «مراکز بحران تجاوز» بالاتر است.

مردانی که به زنان تجاوز می‌کنند یک اقلیت هستند. زنان بسیاری که از بی‌رحمی و خشونت یک مرد آسیب می‌بینند، بعدها در آینده به برقراری روابط عاشقانه ادامه خواهند داد.

در بین کسانی که قربانی تعرض جنسی شده‌اند هستند بسیاری که فکر می‌کنند تنها راه حل اینست که یک به یک افراد متجاوز با غل و زنجیر بسته شوند.

در حالی که متجاوزین باید از درمان و مشاوره برخوردار شوند تا بتوانند به زندگی نرمال برگردند و از تکرار رفتارشان جلوگیری شود. اما برای ریشه کن ساختن تمامی اشکال خشونت جنسی، ما باید با هم برای خلق جامعه‌ای بسیار متفاوت مبارزه کنیم.



مادام که ما در جامعه‌ای طبقاتی به سر می‌بریم که فشارها و بار مالی پرورش کودکان را به گردن خانواده‌های منفرد می‌اندازد، زنان هم‌چنان مطیع و فرمانبردار باقی خواهند ماند.

ایدئولوژی‌ای که زن را خانه دار و همسر و مادر می‌بیند (و نه انسانی با قابلیت‌ها و شایستگی‌های خودش) استمرار خواهد یافت، چرا که کار بی‌مزد زنانی که خانواده را می‌گردانند توجیهش می‌کند.

جامعه سرمایه‌داری یک جامعه طبقاتی است. جایی که طبقه حاکم از جاودانه سازی شکاف‌های جنسی و بقای این ستم نفع می‌برد. در پژوهشی درباره رویکردهای جامعه نسبت به قربانیان تجاوز، شمار زنانی که قربانیان تجاوز را به خاطر مستی یا پوشش بدن نما مقصر می‌دانستند با شمار مردان برابری می‌کرد.

ایدئولوژی‌ای که می‌گذارد ارزش یک زن به یک شیء جنسی تقلیل پیدا کند، زنان این کشور را هم تشویق خواهد کرد تا سالانه ۱ میلیارد پوند بابت جراحی پلاستیک خرج کنند.

ما به عنوان مردان و زنان منفرد می‌توانیم به تبعیض جنسیتی در جامعه مان دست رد بزنیم و چنین هم می‌کنیم. اما به عنوان فرد نمی‌توانیم فشارهای فرهنگی و اجتماعی شکل دهنده رویکردها و روابط مان نسبت به هم را ملغا کنیم.

چنین چیزی مستلزم جنبشی برای تغییر است که در بسترش مردان و زنان طبقه کارگر برای به چالش کشیدن حاکمیت بتوانند بر هم اتکا کنند و در این فرایند بیاموزند که ارزشی برابر برای هم قائل باشند.

۲۷ مارس ۲۰۰۹



سکس، خشونت و ژن‌ها

هلن شوتر - برگردان: آرام نوبخت

هفته پیش وزارت کشور آمار و ارقام زنده‌ای درباره تعداد زنان قربانی تجاوز یا تعرض جنسی در بریتانیا منتشر کرد. برخی «کارشناسان» سعی کرده‌اند دلیلی «علمی» برای چرایی وقوع این تعرض‌های جنسی بیابند. اخیرترین نمونه این تلاش‌ها، کتابی است به قلم «رندی تورن‌هیل» با عنوان «تاریخ طبیعی تجاوز». در این جا او اشاره می‌کند که طبق پژوهش‌هایش حشرات دم‌عقربی‌های مذکر به اجبار با جنس ماده جفت‌گیری می‌کنند و سپس این را مستقیماً به انسان‌ها تعمیم می‌دهد و مدعی می‌شود که تجاوز در مردان یک گزینه طبیعی است و پوشیدن دامن کوتاه یا بلوزهای جلو باز زنان هم به عنوان علامت «پا دادن» این گزینه را تحریک می‌کند. با اختصاص مقاله مفصلی در نشریه «New Scientist» هم به این اثر او اعتبار داده شده است.

اما این باور که تجاوز در ژن مردها است هیچ پشتوانه علمی ندارد. در سراسر تاریخ نحوه برقراری روابط زن و مرد با یک‌دیگر بسته به جوامع مختلف دستخوش تغییر شده است. در روم باستان، مرد بود که خانوار را کنترل می‌کرد و حتی تصمیم تعیین مرگ و زندگی را در دست داشت. در حالی که در شهر باستانی و هم‌جوار روم، به نام «اتروسک»، زنان به استقلال و عرض اندام در امور شهرت داشتند. در برخی جوامع چندهمسری مرد (polygamy) امری نرمال بود، در حالی که در دیگر شهرها چندشوهری یا ازدواج زن با دو مرد یا بیش‌تر در آن واحد (polyandry) معمول بود.

وجود تنوع در آن‌چه که «روابط نرمال» محسوب می‌شود، نشان می‌دهد که روبرو جنسی در طول تاریخ انسان ثابت و بلا تغییر نبوده‌اند. تمایلات جنسی ما به شکل‌های مختلفی خود را در جوامع مختلف نمود داده‌اند. در دوره‌های اخیر دیدگاه ما نسبت به روابط از اساس تغییر کرده است؛ از آن زمانی که شما با یک نفر ازدواج می‌کردید و تا دم مرگ با او می‌ماندید تا حالتی که بسیاری اصلاً ازدواج نمی‌کنند و در طول عمر خود شریک‌های متعددی دارند.



«میل جنسی» به عنوان چیزی که برای ما بسیار شخصی به نظر می‌رسد، نمی‌تواند از بستر جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم جدا شود. در جامعه طبقاتی تمایل جنسی رابطه تنگاتنگی دارد با قدرت طبقاتی. روابط مردم صرفاً تجلی تمایل فردی آنها نیست، بلکه بازتابی است از جامعه‌ای که در آن اقلیتی معدود تملک و کنترل ثروتی را که اکثریت آفریده‌اند در دست دارد. بنابراین یکی از روش‌های مرسوم که طبقه حاکم ثروت و موقعیت و قدرت خود را به نمایش می‌گذاشته، برخورداری از همسران و هم‌خوابه‌های بسیار بوده است.

در نظام سرمایه‌داری به عنوان شکل جامعه‌ای طبقاتی که در آن زندگی می‌کنیم، همه چیز به یک کالا با ارزش معین تقلیل پیدا می‌کند. این امر نه فقط در مورد اجناس، که همین طور انسان‌ها هم مصداق دارد. مردم به چیزهایی تبدیل می‌شوند که قابلیت خرید و فروش و تملک دارند. با زنان به مثابه اشیایی برخورد می‌شود که برای لذت مردان در مجله‌ها به نمایش گذاشته می‌شوند. از بدن آنها برای فروش همه چیز استفاده می‌شود، از ماشین تندرو تا فلان مارک آبجو. بنابراین جامعه ما روابط جنسی مان را دفرمه می‌کند. تجاوز انعکاسی از غرایز طبیعی مردان که در ژن‌هایشان ثبت شده باشد نیست، بلکه نمودی است از این که روابط میان مردان و زنان تا چه حد در جامعه طبقاتی مخدوش و منحرف شده‌اند. استدلال‌های دانشمندانی نظیر رندی تورن‌هیل درباره طبیعی بودن تجاوز صرفاً اهانت به زنان نیست، بلکه مردان زیادی را که هرگز به تجاوز فکر نمی‌کنند منجر می‌کند. این دسته از مردان ژن‌های جهش یافته‌ای ندارند که امیال طبیعی شان را سرکوب کنند؛ بلکه مردانی هستند که درک می‌کنند زنان اشیاء منفعل و بی‌جان نیستند، بلکه باید نقش برابر در جامعه ایفا کنند.

این ادعا که رفتار ما را ژن‌هایمان تعیین می‌کنند، روشی است برای توجیه کل‌گنیدگی جامعه‌ای «طبیعی» که در آن به سر می‌بریم. برخی «پسافمینیست‌ها» به شکل تراژیکی این ادعا را پذیرفته‌اند که رفتار زنان و مردان بنا به طبیعت آنان متفاوت‌اند. برخی از مجلات برجسته زنان و الگوهای جدید تشویق «رفتار ولن‌گار»، زنان را تشویق می‌کنند با پرخاشگری و بی‌اعتمادی «مردها را با همان قواعد خودشان به بازی بگیرند».



در صورتی که از نظر سوسیالیست‌ها کپی برداری از نگاه کالایی به سایر مردم، نه به معنی تجلیل از انسانیت ما که برعکس انکار آن است.

در دنیایی که ابرشرکت‌های چند ملیتی شیره وجود کارگران را برای سود نمی‌مکند، در جهانی که دیگر ثروت‌های افسانه‌ای شانه به شانه فقر مفرط وجود ندارند، رفتار مردان و زنان متفاوت خواهد بود. فردریش انگلس بیش از ۱۰۰ سال پیش از این صحبت کرد که چگونه یک جامعه سوسیالیستی روابط مردان و زنان را دگرگون خواهد کرد. او از جامعه‌ای سخن گفت با «نسلی از مردان که هرگز نمی‌دانند تصرف یک زن با پول یعنی چه. نسلی از زنان که هرگز نمی‌دانند تسلیم خود به یک مرد با هر ملاحظه‌ای به جز عشق واقعی به چه معناست. هنگامی که چنین افرادی پیدا شدند، دیگر آن‌چه را که ما بگوییم باید انجام دهند به پیشیزی نخواهند گرفت. آن‌ها کردار و افکار عمومی خودشان را خواهند داشت و تمام».

مردان و زنان در کنار هم می‌توانند برای جaro کردن جامعه متعفن که در آن زندگی می‌کنیم و تمام باورهای تهوع آوری که برای توجیه چنین جامعه‌ای به کار گرفته می‌شوند، مبارزه کنند.

۲۶ فوریه ۲۰۰۰



آیا مردها به ستم بر زن کمک می‌کنند؟

جو کاردول - برگردان: آرام نوبخت

اگر ستم بر زن را در بستر خانواده و عروج جامعه طبقاتی قرار بدهیم، بهتر خواهیم فهمید که چرا این پدیده وجود دارد.

اما برای برخی به نظر می‌رسد که این گفته نقش مردان منفرد را دست نخورده رها می‌کند. می‌گویند مردان هستند که نظرات سکسیستی دارند، فیلم‌های پورنو می‌خرند یا زنان را مورد سوء استفاده جنسی و تجاوز قرار می‌دهند و نه سیستم. از همین جا نتیجه می‌گیرند که خود مردان مشکل هستند.

اما باید این پوسته بیرونی را خراشید تا ببینیم در پس آن چیست. بسیار ساده لوحانه خواهد بود اگر بگوییم که خشونت یک خصلت مردانه است. می‌دانیم که علی‌رغم سطح شرم آور خشونت علیه زنان، اکثر مردان به این شکل رفتار نمی‌کنند.

مارگارت تاچر، نخست وزیر محافظه کار اسبق انگلستان، مسئول جنگ خونین فالکلند در دهه ۱۹۸۰ و یکی از هواخواهان امپریالیسم امریکا بود. سیاستمداران امریکا مثل هیلاری کلینتون و مادلین آلبرایت از جنگ‌های امپریالیستی در عراق و افغانستان پشتیبانی کرده‌اند. میلیون‌ها مرد در جنگ‌های وحشیانه‌ای که به خصوصیت جوامع سرمایه‌داری مبدل شده‌اند، با یک دیگر جنگیده‌اند. اما نه به این خاطر که «ذاتاً» خشن هستند. حکومت‌ها برای تهییج مردان طبقه کارگر به رفتن به جنگ دست به دامن تبلیغات بسیاری می‌شوند. آموزش‌های بسیاری برای کشتار لازم است. در نتیجه خیلی از مردان دچار ضایعات روانی می‌شوند.

این که برخی مردان به زنان تجاوز می‌کنند یا عقاید سکسیستی دارند، بازتاب زندگی آن‌ها در جامعه‌ای است که به زنان ستم می‌کند.

این ارتباطی به بیولوژی آن‌ها ندارد. خشونت درست همان قدر ریشه در بافت طبیعی مردان دارد که بحران اقتصادی سرمایه‌داری.



برخی می‌گویند که اگر زنان مسئول امور بودند حتی از بحران سرمایه‌داری کنونی هم می‌شد جلوگیری کرد. اما سؤال این است که اگر زنان بیش تری مثل کریستین لاگارد (سرپرست صندوق بین‌المللی پول) سیستم را ادامه می‌کردند، آن وقت وضعیت بهتر بود؟

آیا اگر اقتصاد را زنانی مثل آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان، اداره می‌کردند که در حال حاضر استانداردهای زندگی چند میلیون زن یونانی را نابود کرده است، آن وقت سرمایه‌داری کم‌تر بی‌رحم بود؟

البته این حق زنان است که رئیس شرکت و دولت باشند؛ اما این سیستم موجود را دلچسب‌تر نمی‌کند. در این که رکود و کاهش هزینه‌های عمومی به طور بی‌تناسبی اشتغال زنان را متأثر می‌کند تردیدی نیست.

اما مردان بسیاری هم هستند که آسیب می‌بینند - بسیاری شان جمعاً از کار بیرون ریخته می‌شوند یا برای پس‌زدن حملات به دستمزد و شرایط و خدمات شان دست و پا می‌زنند.

خودکشی بالا در بین مردان طبقه کارگر نشان می‌دهد که آن‌ها هم قربانیان سرمایه‌داری‌اند.

پس کیست که از این نابرابری دستمزدی منتفع شود؟

دستمزد مردان طبقه کارگر خود به خود به دلیل پایین آورده شدن دستمزد زنان کارگر بالا نمی‌رود.

برای اکثر خانواده‌های تک‌سرپرست، دستمزد پایین اساساً زنان را به ورطه فقر می‌کشد. برای خانواده‌هایی با دو سرپرست شاغل، دستمزد پایین منجر به کاهش قدرت خرید جمعی آن‌ها می‌شود.

در این موارد زنان و کودکان و مردان همگی از پیامد دستمزد نابرابر آسیب می‌بینند. تنها کسانی که منتفع می‌شوند کارفرمایان هستند.

تحقیر بدن زنان هم می‌تواند تقصیر این یا آن مرد به نظر برسد. در حالی که این نیز نتیجه منطقی سیستمی است که همه چیز را به کالایی برای خرید و فروش تقلیل می‌دهد.



ظهور مجله‌های سبک زندگی مردان نشان می‌دهد که رسانه‌ها تا چه حد زیرکانه از عدم اعتمادبنفس مردان سود می‌برند. بنابراین شکاف بنیادین در جامعه، نه جنسیت که طبقه است. ستم بر زن به یکسان در سطح جامعه احساس نمی‌شود. زنان ثروتمند هم تحت ستم هستند، اما ستم، خود را به اشکال مختلفی نمود میدهد.

وقتی سال ۱۹۹۷ تعداد قابل توجهی از نمایندگان زن حزب کارگر وارد پارلمان شدند، می‌توانستند بین مهدکودک و آرایشگر در پارلمان به یکی رأی بدهند. در این مورد آرایشگر را انتخاب کردند. در صورتی که نبود مهدکودک مناسب برای خانواده‌های کارگری یک رسوایی است.

اگر تصور کنیم که مردان منفرد ستم‌گران واقعی هستند، در این صورت ضعیف تر خواهیم بود، چون باورهایی را قبول کرده‌ایم که باعث شکاف در طبقه‌مان می‌شود. باید این مشکلات را در بستر یک نظام اقتصادی متکی بر نابرابری طبقاتی دید.

طبقه حاکم اعم از مرد یا زن است که در واقع از ستم بر زن و سرمایه‌داری منتفع می‌شود.

اتحاد برای خلاصی از شر این سیستم به راستی به سود مردان و زنان طبقه کارگر است.

افزون بر این، یک طبقه کارگر متحد قدرت پایان دادن همیشگی به این ستم را دارد.

۲۸ فوریه ۲۰۱۲



تبعیض جنسیتی در بطن نظام سرمایه‌داری نهفته است!

سیدی رایبسون / ترجمه آزاد از آرام نوبخت

افشاگری‌ها درباره ابعاد سوء استفاده‌های جنسی «جیمی ساویل»، مجری بی بی سی، تنها اخیرترین روایت ترسناک خشونت علیه زنان و دختران است.

این مورد اخیر در کنار سایر موارد مشابه باعث شده است تمام رویکردهای مضمّن‌کننده‌ای که در جامعه وجود دارند به سطح بیابند و خودنمایی کنند. در مورد ساویل، خیلی‌ها از تعرض‌های او باخبر بودند، منتها مطلقاً کاری نکردند، چرا که ساویل مهم تر از قربانیانش دیده می‌شد.

مایه شرمساری است که خشونت علیه زنان به موازات رویکردهایی ادامه دارد که با زنان به عنوان شهروندان درجه دو برخورد می‌کنند. برخی به این نتیجه بدبینانه می‌رسند که محال است بتوان از شر تبعیض جنسیتی (سکسیسم) خلاص شد و برخی مردان همیشه از زنان سوء استفاده جنسی می‌کنند.

برخی دیگر هم به این نتیجه می‌رسند که متقاعد کردن مردان به کنار گذاشتن افکار سکسیستی نهایت چیزی است که می‌توان به آن دست یافت.

البته که باید رویکردها و رفتارهای سکسیستی را به چالش بگیریم. اما با این کار به ریشه‌های مشکل دست نبرده ایم. رویکردهای سکسیستی به این جهت وجود دارند که ما در سیستمی زندگی می‌کنیم که بر بنیان ستم بنا شده. این قبیل رویکردها و همین طور ستم باقی خواهند ماند، مگر با خلاصی از شر این نظام.

خشونت علیه زنان بازتاب موقعیت زنان در جامعه است. این می‌تواند آزاردهنده ترین علامت ستم بر زنان باشد. اما ستم چیزی فراتر از این یا آن عمل یا رویکرد فردی است؛ ستم در ساختار و تاروپود جامعه است و بر همه جوانب زندگی اثر می‌گذارد.



سال ۲۰۱۰ از ۱۵۰ رئیس‌منتخب دولت، تنها هفت تن زن بودند و از ۱۹۲ رئیس حکومت، ۱۱ تن. زنان به طور متوسط ۱۷ درصد پارلمان‌های ملی را شکل می‌دادند. احتمال این که زنان در مشاغل سطح پایین مشغول باشند، دستمزدی کم‌تر از مردان بگیرند و بیش‌تر به خانه داری و بچه داری مشغول باشند بسیار بیش‌تر است.

در سطح جهانی زنان بیش‌تر در معرض فقر هستند و دسترسی شان به آموزش مسدود می‌شود. اما این ستم ساختاری چگونه بر نحوه تفکر و عمل افراد تأثیر می‌گذارد؟ کارل مارکس، انقلابی سوسیالیست، توضیح داد که عقاید غالب در جامعه، عقاید طبقه حاکم است، یعنی آنانی که مالک ثروت هستند.

طبقه

این طبقه در حفظ نظام موجود و همین‌طور تبعیض جنسیتی، منفعتی مادی برای خود دارد. به همین خاطر انرژی بسیاری صرف می‌کند تا مردم را قانع کند که این نظام طبیعی است.

سیاستمداران از معافیت‌های مالیاتی بهره‌مند می‌شوند تا برخی اشکال زندگی و مهم‌تر از همه ازدواج دو جنس مخالف را تشویق کنند. سخنرانی‌های بسیاری می‌کنند تا تمام دردها و امراض جامعه را به گردن کسانی بیاندازند که خارج از «هنجار»های مدنظرشان جای می‌گیرند (مثل مادران مجرد).

صاحبان ثروت، کنترل رسانه‌ها را در دست دارند؛ رسانه‌هایی که با انواع پیام‌ها درباره نحوه زندگی، ما را هر روز بمباران می‌کنند.

تبلیغات مختلف، از سس پاستا و آبجو تا ماشین و شامپو، این پیام را می‌دهند که مرد و زن نقش‌های مختلفی دارند و خوشحالی و رضایت در پذیرش این نقش‌ها نهفته است. حتی همین امروز مجلات زنان بر ظاهر و روابط متمرکز می‌شوند، تو گویی این‌ها باید اولویت‌های زنان باشند.

اما نگرش طبقه حاکم به خانواده ایده‌آل و نقش‌های «نرمال» زنان و مردان اغلب با واقعیت هم‌خوانی پیدا نمی‌کند. بسیاری از مردم لاقلاً برخی جوانب آن را زیر سؤال می‌برند یا نادیده می‌گیرند. اما فشار بی‌اندازه‌ای برای وادار کردن به پذیرش این نقش‌ها وجود دارد.



مردان را تشویق می‌کنند که باور کنند از ستم بر زن منتفع می‌شوند و باید قدردان موقعیت «برتر» خودشان باشند.

حاکمیت امیدوار است که به این ترتیب مردان طبقه کارگر احساس کنند سهمی در این نظام دارند. در عین حال جوامع طبقاتی با بیگانه کردن مردم از یکدیگر و از خودشان، روابط را تحریف و مخدوش می‌کنند.

مردم عادی جهان را خلق می‌کنند، اما اغلب احساس می‌کنند هیچ کنترلی بر آن ندارند. در این میان با سکس و بدن زنان مثل کالا برخورد می‌شود.

اکثر قریب به اتفاق مردان به زنان تجاوز نمی‌کنند و اکثراً نسبت به زنان خشن نیستند. با این وجود ساختار جامعه و عقاید مسلط آن، مردان را تشویق می‌کند که با زنان هم‌چون یک شیء پست برخورد کنند.

مارکس و همکارش فردریش انگلس استدلال کردند که نحوه سازمان‌یابی یک جامعه، عقاید را شکل می‌دهند و با تغییر جامعه این عقاید نیز دستخوش تغییر می‌شوند.

امروز جامعه به طبقات تقسیم شده است. طبقه حاکمی است که مالک ثروت بوده و طبقه کارگری که این ثروت را می‌آفریند، مهم‌ترین‌های این طبقات هستند. اساس جامعه بر سلسله مراتب و رقابت بنا شده است.

جوامع پیش‌اطبقاتی به شکلی کاملاً متفاوت سازمان یافته بودند. مردان و زنان نقش‌های مختلفی برعهده داشتند، اما ارزش زنان کم‌تر از مردان محسوب نمی‌شد. همان‌طور که انگلس نوشت در این جوامع «همه آزاد و برابر بوده‌اند، از جمله زنان».

مطالعات

مطالعات بیش‌تر اخیر، بر بخش اعظم نوشته‌های انگلس صحنه می‌گذارند. انگلس به این نگاه می‌کرد که چه‌طور با پیدایش جوامع طبقاتی، موقعیت زنان دستخوش تغییر شد.



این مسأله زمانی رخ داد که انسان بیش از نیازهای فوری و اولیه خود تولید کرد. گروهی که نهایتاً به طبقه حاکم مبدل شد، کنترل این مازاد را به دست گرفت. از این جا به بعد آن‌ها خواهان ورثه «مشروع» برای انتقال این مازاد بودند، که همین امر کنترل بیش تر زنان و روابط جنسی را می‌طلبید.

تکنیک‌های تولیدی که منجر به شکل‌گیری مازاد شد، به این سو تمایل داشت که کار مردان را به کار زنان اولویت دهد.

وجود این مازاد بدان معنا بود که مردم می‌توانند مدتی طولانی تر در یک محل اسکان داشته باشند و بنابراین فرزندان بیش تری نگه دارند. ساختار خانواده به موازات ایدئولوژی‌ای ظاهر شد که زنان را مایملک تحت کنترل مردان می‌دید. نسخه‌های این باورها همین امروز هم باقی‌اند.

البته از زمان رشد نخستین جوامع طبقاتی تاکنون تغییرات عظیمی رخ داده‌اند. زندگی زنان امروز قابل قیاس با زندگی زنان عصر فئودالیسم نیست.

ثمره مبارزات در دوره سرمایه‌داری، دست یافتن به حق رأی و طلاق و سقط جنین و دیگر دستاوردها بوده است. با تغییر دنیا، رویکردها هم تغییر کردند.

اما ستم هم‌چنان باقی است، چون آنانی که در رأس جامعه‌اند هم به لحاظ اقتصادی و هم ایدئولوژیک از آن نفع می‌برند. باورهای سکسیستی زنان را به سمتی سوق می‌دهند که همه نوع کاری را به رایگان انجام دهند.

از زنان انتظار می‌رود ضمن آن‌که بیرون خانه کار می‌کنند، کودکان را به عنوان نیروی کار آینده پرورش دهند و نیروی کار کنونی را حفظ کنند؛ از آن‌ها انتظار می‌رود که خانوار را پرورش دهند.

سیاستمداران از خدمات عمومی می‌کاهند و در عوض مراقبت رایگان از بستگان بیمار و سالمند را به زنان می‌سپارند.



حاکمان ما می‌دانند که تشویق ایده‌های سکسیستی می‌تواند به تشنگی و انشقاق طبقه کارگر هم یاری برساند و از توانش در راه مبارزه برای دنیایی بهتر بکاهد. به همین دلیل است که در کل طبقه حاکم (از قضات گرفته تا سیاستمداران) ایده‌هایی نظیر مقصر دانستن زنان بابت تجاوز یافت می‌شوند.

به علاوه حاکمان برای مهار هرگونه تغییر مترقی مبارزه می‌کنند. در برخی موارد مثل سقط جنین بخشی‌هایی از طبقه حاکم خواهان برچیدن این تغییرات هستند.

حاکمان از ما می‌خواهند فکر کنیم که ستم بر زن دیگر وجود ندارد؛ ترجیح آن‌ها این است که زنان، مردان را مقصر تبعیض جنسیتی بدانند و نه سیستم را.

و از همه مهم‌تر از ما می‌خواهند باور کنیم که تغییر انقلابی و جامعه‌آلترناتیو ممکن نیستند. در واقع زنان و مردان طبقه کارگر می‌توانند انقلاب کنند. این تنها امید برای پایان دادن به ستم بر زن است.

طبقه کارگر، هم نیروی کمی و هم قدرت اقتصادی سرنگونی طبقه حاکم و خلق جهانی جدید را دارد.

اتحاد، طبقه کارگر را نیرومندتر می‌کند. به همین دلیل است که به چالش کشیدن تبعیض جنسیتی و مقابله با هر کوششی که بخشی از طبقه کارگر را دشمن دیگری بداند، اهمیت پیدا می‌کند.

اعتصابات

در اعتصابات مستمری‌بگیران که در سال ۲۰۱۱ بریتانیا را درنوردید و همین طور تظاهرات توده‌ای «کنگره اتحادیه‌های کارگری»، ما شاهد نیروی بالقوه کارگران متحد بودیم.

برای مبارزه با ستم نمی‌توان به زنان طبقه حاکم اتکا کرد، هرچند که ستم، آنان را هم متأثر کند. زنان طبقه حاکم از نظامی که ستم را می‌زاید و حفظ می‌کند منتفع می‌شوند.

در حالی که برعکس هیچ کارگری از سرمایه‌داری به عنوان نظامی که آن‌ها را پایین نگه می‌دارد نفع نمی‌برد. خلاصی از شر سرمایه‌داری منفعت مشترک کارگران است.



انقلاب‌ها موقعیت زنان را دگرگون می‌کنند. بلافاصله پس از آغاز انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، دسترسی زنان به سقط جنین فراهم شد. تقریباً یک قرن بعد از این هنوز چنین امکانی در هیچ جای جهان وجود ندارد.

مارکس همه خرافات و عقاید تفرقه‌انگیز موجود در جوامع طبقاتی را «کثافات همه اعصار» نامید. انقلاب، به معنی محو یک شبهه این‌ها نیست. انقلاب فرایندی است که می‌تواند چندین دهه برای توفیق در خلق جامعه نوین زمان ببرد.

طبقه حاکم نیز برای حفظ نظم کهن می‌تواند افسار یک ضد انقلاب تمام عیار را رها کند. اما انقلاب بنیان مادی ستم را از میان می‌برد. در فرایند تحقق انقلاب، مردم خودشان را متحول می‌کنند.

وقتی سیستمی که در آن رشد یافته‌اند در حال فروریزی باشد، باورهای موجود درباره «نقش‌ها»ی قالبی زنان و مردان هم بی‌معنی‌تر می‌شوند. زنان در هر جنبش انقلابی برای هدایت مبارزه به صحنه می‌آیند.

مارکس استدلال می‌کرد که طبقه کارگر تنها در انقلاب است که «موفق می‌شود خود را از همه کثافات اعصار رها کند و مستعد آن می‌شود که جامعه را از نو بنا نهد».

به جای قانع کردن این یا آن فرد به کناره‌گیری از عقاید سکسیستی، باید هدف بالاتری داشت. ما دنیایی برای فتح داریم.

۳ مارس ۲۰۱۵



سرمایه‌داری نیازمند تبعیض جنسیتی است!

انتشار دو گزارش در هفته گذشته نشان می‌داد که چگونه سیستم موجود دختران و زنان جوان را تباه می‌کند.

یک گزارش از اختلافات چشم‌گیر کیفیت زندگی دختران انگلستان و ویلز بر حسب محل زندگی آنان پرده برمی‌داشت. گزارش دیگر سطوح آزاردهنده آزار و اذیت جنسی در مدارس انگلستان را به رخ می‌کشید. گزارش دانشگاه هال (Hull) و سازمان خیریه «Plan International UK» نشان‌دهنده تأثیر طبقه بر زندگی دختران بود.

پژوهشگران با نگاه به سطوح فقر، امید به زندگی، میزان باروری نوجوانان، نتایج گواهی عمومی آموزش متوسطه (GCSE) و درصد دختران زیر ۱۸ سال بدون شغل یا آموزش و تعلیم، دریافتند که بدترین نواحی برای دختران مناطق فقیرتر بوده‌اند.

گزارش «کمیته زنان و برابری» مجلس عوام نشان می‌داد که آزار و اذیت دختران در مدارس به قدری شایع است که جزئی از زندگی روزمره دیده می‌شود.

این گزارش می‌افزود که حکومت هیچ برنامه منسجمی برای برخورد با این وضعیت ندارد. گزارش مذکور نگاهی به مطالعه میدانی دختران و زنان جوانان داشت. ۷۱ درصد دختران در مدرسه با الفاظ «پتیاره» یا «هرجایی» خطاب شده بودند.

قریب به ۲۹ درصد از زنان ۱۶ تا ۱۸ ساله در معرض تماس جنسی ناخواسته قرار گرفته بودند. این گزارش‌ها تصویر شرم‌آوری از نحوه برخورد با زنان و دختران ترسیم می‌کنند. این باور که ما به برابری دست یافته‌ایم تنها یک دروغ است.

تبعیض جنسیتی و ستم و تشویق رویکردهایی که ارزش زنان را کم‌تر از مردان می‌دانند، همچنان در قلب نظام سرمایه‌داری باقی‌اند. باید از شر این نظام خلاص شد. / ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۶



ریشه‌های نابرابری زنان

پال داماتو، فصلی از کتاب «معنای مارکسیسم»

برگردان: آرام نوبخت

همه جوامع به تولید و بازتولید یعنی زاد و ولد گونه‌ها نیاز دارند. در حالی که جنبه‌های بیولوژیکی تولید مثل، تا این اواخر تغییر نکرده بود، اما این حکم درباره نهاد خانواده، که تولید مثل را در خود جای داده صادق نیست. عموماً به شیوه‌ای مشابه، اقتصاددانان مدرن روابط سرمایه‌داری را به گذشته معطوف می‌دانند، از این رو، در مقام مدافعان خانواده هسته‌ای، واحد تغییرناپذیر متشکل از یک مرد، یک زن، چند کودک، و یک سگ را به گذشته نسبت می‌دهند. این خانواده هسته‌ای، آن طور که آن‌ها استدلال می‌کنند، نظم «طبیعی» امور را حفظ می‌کند. حقیقت این است که خانواده یک نهاد است، نه یک واقعیت بیولوژیکی، و تاریخاً در گذر از یک شیوه تولید به شیوه‌ای دیگر تغییر کرده است. از این رو، وضعیت زنان در جامعه نیز، به طور قابل توجهی، دستخوش تغییر شده است.

باور رایج، روابط بین دو جنس را برآمده از سرشت تغییرناپذیر مرد در مقام نان آور و زن در مقام پرورش دهنده می‌داند-در نتیجه پیوسته چنین بوده و چنین خواهد ماند. اما این نگاه به نقش زن را شواهد تاریخی تأیید نمی‌کند. در بسیاری از جوامع پیشاطبقاتی، زنان در کار مولد فراتر از پرورش کودک و خانه داری سهیم بودند. در چنین جوامعی، تقسیم جنسیتی شدید کار حاکم بود. مردان به انجام کارهایی راغب بودند که آن‌ها را از محل سکونت دور می‌کرد: برای مثال شکار. زنان، به خاطر باروری تمایل به انجام کارهای نزدیک به خانه مانند جمع آوری ریشه گیاهان و انواع توت‌ها، تهیه پوست و لباس و پخت و پز داشتند. پس از آن، در نخستین جوامع باغبانی، زنان به طور طبیعی از جمع آوری به کاشت و برداشت رسیدند. در هر دو مورد، به استثنای روزهای سرد، که در آن شکار تنها منبع اصلی تهیه مواد غذایی بود، نقش زنان به عنوان جمع آورندگان و کشاورزان برای بقای گروه از شکار مردان مهم‌تر بود.



هم بدین خاطر که کار زنان برای بقای گروه حیاتی بود و هم به دلیل این که مناسبات اجباری اقتصادی هنوز وجود نداشت، انجام کارهایی متفاوت از مردان به معنای ستم مردان نبود. در مقابل، در بسیاری از موارد گزارش شده، قدرت تصمیم‌گیری نهایی در مواردی چون انتخاب فرمانده جنگ، تصمیم به جنگ و زمان متارکه ازدواج با زنان بود. این واقعیات، این استدلال کودکانه و بی‌بنیان را که دلیل ستم بر زن را قدرت مردان می‌داند، در هم می‌شکند. بر اساس این استدلال، کودکان نیز باید همواره تحت ستم بزرگسالان قرار می‌گرفتند. با این حال، کودکان با برخورداری از آزادی نسبی در این جوامع رشد می‌کردند. آن چه این نظریه بحث برانگیز به آن می‌رسد، این است که مردان به زنان ستم می‌کنند چون می‌توانند و بدین ترتیب برای هیچ چیز توضیحی ندارد.

در بسیاری از جوامع پیشاطبقاتی، روابط جنسی بسیار آزادانه‌تر و غالباً عاری از حس حسادت و مالکیت و شیء‌واره‌گی است که امروز با روابط جنسی عجین است. در اغلب جوامع مادرگاهی (ماتریلوکال) و مادر تبار که تبار را از نیای مادر می‌پندارند، زنان و مردان بدون ترس از ننگ، آزادانه روابط جنسی نامحدود قبل از ازدواج را تجربه می‌کردند. زنان می‌توانستند باروری و کار تولیدی را درآمیزند، چرا که آن جوامع تفاوتی بین این دو قائل نبود.

برونیسلاو مالینوفسکی، مردم‌نگار، ساکنان جزایر تروبریاند واقع در شمال غرب ملانزی را در سال ۱۹۲۹ مورد مطالعه قرار داد. در این جامعه قبیله‌ای مادر تبار، «زنان سهم قابل توجهی در زندگی قبیله‌ای داشته و نقش رهبری در بخش اقتصادی، آیین‌ها، و جادوگری دارند؛ واقعیتی که عمیقاً تمام آداب حیات جنسی و همچنین نهاد ازدواج را تحت تاثیر قرار داده است.» مالینوفسکی خاطر نشان می‌کند که کودکان بدون اجبار بزرگسالان بزرگ می‌شوند، اجبار نزد تروبریاندها «غیر طبیعی و غیر اخلاقی» جلوه می‌کند. «کودکان اجازه دارند کنجکاو‌های جنسی خود را بدون ترس و شرم کشف کنند». او می‌نویسد «در زندگی جنسی کودکان، دخالت بزرگترها به چشم نمی‌خورد».

با ظهور جامعه طبقاتی، وضعیت زنان دستخوش تغییر شد. در مقام جمع آورنده، زنان نقش کلیدی در کشف و توسعه بومی سازی نباتات ایفا می‌کردند، و در بسیاری از جوامع باغبانی، مانند ایروکوا در شمال



نیویورک، وضعیت زنان در جایگاه عالی خود باقی ماند. مردان شکار می‌کردند و کار سنگین پاکسازی زمین برای کاشت را انجام می‌دادند، اما زنان کاشت و پرورش محصولات را به عهده داشتند. اختراع گاوآهن سنگین و اهلی کردن حیوانات شرایط را تغییر داد. مردان به کارگران عمده کشاورزی بدل شدند، و به دلیل نقش قدیمی خود در مقام شکارچی، همچنین مسئولیت اهلی کردن حیوانات را از آن خود کردند. مردان - یا دست کم برخی از مردان - به خاطر ظهور جامعه طبقاتی و دولت بر حوزه تولید چیره شدند، و از این رهگذر ثروت مازاد جامعه را در اختیار گرفتند. این به قول انگلس نشان دهنده «شکست تاریخی جنس زن در جهان» و در عین حال، انقیاد اقتصادی اکثریت مردان به دست اقلیتی از مردان ثروتمند بود. با توسعه کشاورزی و اهلی کردن حیوانات، مالکیت خصوصی پدیدار شد. خانواده به عنوان یک سازمان مردسالار که در آن تبار از طریق مرد خانواده تعیین می‌شد به شیوه‌ای توسعه یافت که میراث پدر را برای فرزندان تضمین کند. در خانواده تک همسر جدید، مردان از زنان انتظار پاکدامنی داشتند اما نه برای خود. انگلس نوشت «مردان قلمروی خانه را نیز اشغال کردند، زن تحقیر و برده شد، برده شهوت مرد، صرفاً ابزاری برای تولید مثل.»

تقسیم جنسیتی کار، در نتیجه تنها با ظهور جامعه طبقاتی دامنه‌ای ستمگرانه یافت، زمانی که تعداد اندکی از مردان کنترل مازاد کشاورزی را در دست گرفتند. زنان و بیشتر مردان تیره بخت به برده یا سرف بدل شدند و تحت انقیاد طبقه حاکم جدید درآمدند. در خانواده مردسالار، زنان در کنار تربیت کودکان، کارهای مختلفی برای بقای خانواده (کاشت، شیردوشی، و غیره) را بر عهده داشتند. اما توسعه سرمایه‌داری تغییرات تکنولوژیکی را در پی آورد که تقسیم جنسیتی کار را کمابیش منسوخ کرد و شرایط را برای رهایی کامل زنان فراهم آورد.



سرمایه داری، زاینده خشونت علیه زنان

دونا گودمن - برگردان: آرام نوبخت

راه‌های بسیاری برای ارزیابی موقعیت زنان در یک جامعه وجود دارد. می‌توان به مشارکت زنان در نیروی کار، درآمد آن‌ها در قیاس با مردان، قوانین مشوق برابری، شمار زنان در حکومت، و حق طلاق، مالکیت یا کنترل بر تولیدمثل نگاه کرد. اما شاخص روشن و صریح ما از جایگاه زنان در جامعه، میزان بروز خشونت علیه زنان است.

یک مشکل جهانی

علی‌رغم پیشرفت‌های بسیار زنان در طول چندین دهه مبارزه، خشونت علیه زنان همچنان در سطح جهانی شایع است. این خشونت، به حوزه‌های وسیعی همچون فرهنگ، طبقه، تحصیلات، درآمد، قومیت و سن وارد می‌شود. ممکن است شکل بدرفتاری در درون خانواده یا قتل را به خود بگیرد، یا شکل قتل نوزاد دختر، ختنه دختران، سوزاندن عروس، آزار جنسی، آدم ربایی، خودکشی اجباری بیوه‌ها، قتل ناموسی یا تجاوز در بستر زناشویی. این پدیده هم در ایالات متحده رخ می‌دهد، و هم در کشورهای تحت استثماری هم چون هند یا مکزیک.

اما در هر حال خشونت علیه زنان، از بقایای موقعیت تاریخی زنان به عنوان «مایملک»، و به این اعتبار محصول تقسیم جامعه به طبقات استثمارگر و تحت استثمار است. این پدیده یک نشانه بیماری است از تداوم موقعیت فرودست و مطیع آن‌ها در جامعه طبقاتی. سرمایه‌داری جهانی که فرسنگ‌ها از حل نابرابری تاریخی زنان فاصله دارد، خشونت علیه زنان را در فعالیت‌های کسب و کار و استراتژی‌های نظامی امپریالیستی خود درآمیخته است.

از هر سه زن در جهان، یکی در طول زندگی خود مورد ضرب و شتم و سوء رفتار قرار گرفته یا وادار به رابطه جنسی شده است. ۷۰ درصد از زنان قربانی قتل، از سوی شریک مرد خود کشته شده‌اند.



در تحت ستم ترین کشورها، اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری حکومت‌ها را وادار به خصوصی سازی ذخایر و حذف خدمات اجتماعی می‌کند. همین امر به افزایش نابرابری، همراه با صعود خشونت علیه زنان انجامیده است.

به عنوان نمونه، در بیگارخانه‌های فراملیتی که تحت معاهدات تجارت آزاد نظیر «پیمان نفتا» (NAFTA) فعال اند، زنان جوان شاغل در ازای دستمزدهای بردگی، به طور مرتب مورد سوء استفاده در محیط کار قرار می‌گیرند. در یک مورد دردناک، بالغ بر ۳۰۰ دختر و زن از سال ۱۹۹۳ به این سو در «هوآرز» (مکزیک) به قتل رسیده اند. اکثر آن‌ها کارگرانی در کارخانه‌های «ماکیلادورا» در منطقه آزاد تجاری در مرز ایالات متحده و مکزیک بوده اند.

کشورهای به اصطلاح «سوسیالیستی» سابق در اروپای شرقی، شاهد بوده اند که چگونه سرمایه‌داری امنیت اقتصادی آن‌ها را نابود و بسیاری از دستاوردهای پیشین در زمینه برابری جنسیتی را تکه تکه کرده است. خشونت جنسی، نتیجه دردناک آن بوده است.

جنگ مصایب عظیمی را به زنان تحمیل می‌کند؛ تلفات غیرنظامی جنگ‌های امروز به مراتب بیش تر از تلفات نیروهای نظامی است، به طوری که زنان و کودکان، ۸۰ درصد آن را شکل می‌دهند. زنان و دختران به طور مرتب هدف خشونت جنسی، به خصوص تجاوز قرار می‌گیرند.

خشونت علیه زنان در ایالات متحده

در ایالات متحده احتمال آن که مردان قربانی جرایم خشن باشند، بیش از زنان است. اما خشونت علیه زنان، به طور اخص جنسیت-محور و اغلب جنسی است. هر دو دقیقه، در جایی از ایالات متحده یک زن مورد تعرض جنسی و هر شش دقیقه مورد تجاوز قرار می‌گیرد. این یعنی چیزی در حدود ۲۰۰ هزار قربانی در سال.



تخمین زده می‌شود که تنها ۴۰ درصد از تعرضات جنسی به دستگاه مجری قانون گزارش می‌شود. بسیاری از زنان ترجیح می‌دهند که به خاطر شرم، سرزنش، بی‌اعتنایی مقامات قانونی و دادگاه‌ها ریسک نکنند. از سال ۱۹۹۳، آمارهای رسمی نشان دهنده کاهش تقریباً ۵۰ درصدی کل جرایم خشن بوده است. اما این آمار و ارقام، تفاوت میان جرایم علیه مردان و زنان را پنهان می‌کند.

جرایم علیه مردان بسیار تندتر از جرایم علیه زنان کاهش یافته است. در برخی نواحی گزارش‌های حمله جنسی افزایش یافته است. مثلاً در نیویورک سیتی موارد حمله جنسی بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲، ده درصد بالا رفت. این امر گاهی به گزارش دهی بهتر نسبت داده می‌شود. اما این هم مهم است که بفهمیم داده‌ها چگونه از سوی دپارتمان‌های پلیس جمع‌آوری و گزارش می‌شوند.

در سال ۲۰۰۱، روزنامه «فیلا دلفیا اینکوییرر» فاش کرد که پلیس محلی شکایت‌های مرتبط با تجاوز را به نادرستی پوشش می‌داده است و همین امر به کاهش تعداد تحقیقات و آمارهای پایین‌تر تجاوز منجر شده بود. همین روزنامه نسبت به برخوردهای پلیس در چهار شهر دیگر ابراز نگرانی کرده بود. از آن جا که گزارش‌های پلیس منبع داده‌های فدرال هستند، بنابراین در موثق بودن آمارهای تجاوز باید تردید کرد.

آسیب پذیرترین زنان در اغلب موارد هدف خشونت‌ها هستند. تقریباً نیمی از کل قربانیان تجاوز فقیرند، یعنی در بازه یک سوم پایینی توزیع درآمد جای می‌گیرند. زنان زندانی نیز متحمل تعرض جنسی، جستجوی بدنی، دستبند و پابند هنگام زایمان، و تجاوز به وسیله نگهبانان زندان می‌شوند که تعداد کمی از آن‌ها مورد پیگرد قانونی قرار می‌گیرند. زنانی که در چارچوب نقش‌های سنتی جنسیتی قرار نمی‌گیرند، مانند زنان همجنسگرا یا دگرباشان جنسی، به طور اخص نسبت به حملات پلیس و مقامات زندان آسیب پذیر هستند.

فراوانی خشونت خانگی

یکی از اشکال اصلی خشونت علیه زنان، خشونت خانگی است، یعنی ضرب و شتم و قتل زنان به دست شریک زندگی خود. در فضای خصوصی منزل، این باقی مانده حقوق مالکیت در قالب ازدواج یا رابطه تک



همسری، به بقای خود ادامه می دهد. این مشکلی است که نه فقط زنان مورد حمله، که کودکان مورد بدرفتاری یا شاهد بدرفتاری را نیز تحت تأثیر قرار می دهد.

مقیاس بدرفتاری‌های خانگی در ایالات متحده دردآور است. هر ۱۵ ثانیه یک زن مورد ضرب و شتم شریک عشقی خود قرار می گیرد. یک سوم زنان قربانی قتل، به دست یک شریک عشقی کشته می شوند. ۶۴ درصد زنانی که مورد تجاوز، تعرض یا مزاحمت جنسی قرار گرفته‌اند، قربانی شریک عشقی سابق یا فعلی خود می شوند.

هر روز، بیش از سه زن به دست همسر یا دوست پسر خود به قتل می رسند. قتل، علت اصلی مرگ برای زنان باردار است. ۳۱ درصد زنان ایالات متحده در مرحله‌ای از زندگی خود مورد بدرفتاری جسمی یا جنسی شریک عشقی قرار گرفته‌اند. ۱۴ درصد زنان متأهل از سوی همسران خود مورد تجاوز قرار می گیرند.

خشونت علیه زنان، بیش از همه زنان فقیر را متأثر می سازد. کسانی که شاغل هستند، در صورت واکنش یا غیب مکرر در مواجهه با خشونت‌های محیط کار، با خطر از دست دادن شغل خود رو به رو می شوند. درصد نامتناسبی از دریافت کنندگان کمک‌های رفاهی، قربانیان خشونت خانگی هستند؛ بسیاری از آنها از کمک‌های رفاهی به عنوان ابزاری برای دست یافتن به درجه‌ای استقلال اقتصادی از شریک بد رفتار خود استفاده می کردند.

همه این‌ها قبل از آن بود که کمک‌های رفاهی در سال ۱۹۹۶ به یغما رود. فقدان همین پشتوانه، زنان را از انتخاب حساس برای بقای فیزیکی و اقتصادی محروم کرده است. زنان فقیر که از خانه فرار می کنند، اغلب بی خانمان می شوند؛ چرا که مسکن با بهای متناسب با استطاعت آنها برایشان وجود ندارد. دسترسی به درآمد مستقل، نگهداری از کودکان و حمل و نقل، از جمله نیازهای اساسی زنانی است که به دنبال فرار از خشونت در منزل هستند.

اگرچه زنان دور باطل خشونت و فقر را در انزوا تجربه می کنند، اما این یک مشکل فردی نیست. این یک مشکل اجتماعی و سیاسی در کشوری است که طبقه حاکم آن سهم روز افزونی از ثروت جامعه را به غنی



ساختن خود اختصاص داده است، درحالی که خدمات اجتماعی را برای کارگران و تهی دستان، کاهش و فتوحات نظامی خارج کشور را بسط می دهد.

خشونت خانگی همانند سایر اشکال خشونت علیه زنان، به طور کامل به مراجع قانونی گزارش داده نمی شود. زنان نه فقط از احتمال اقدامات تلافی جویانه می ترسند، که نسبت به تعهد افسران پلیس برای کمک به خود نیز بی اعتماد هستند.

خشونت خانگی میان افسران پلیس و نظامیان

یکی از دلایل این عدم اعتماد شاید به آن چه که در منازل افسران رخ می دهد ارتباط داشته باشد. به گفته «مرکز ملی زنان و نظارت»، خشونت خانگی در میان خانواده‌های پلیس، ۲ تا ۴ برابر رایج‌تر از خانواده‌های امریکایی به طور اعم است. یعنی ۲۴ تا ۴۰ درصد زنان در خانواده‌های افسران پلیس خشونت خانگی را تجربه می کنند. قربانیان یک افسر پلیس به طور اخص آسیب پذیر هستند، چرا که فرد مرتکب بدرفتاری مسلح است، محل پناهگاه‌های زنان مضروب را می داند و از طریقه دستکاری و تقلب در نظام حقوقی آگاهی دارد.

خشونت علیه زنان، تنها یک «مورد استثنای بد» در بخش پلیس‌ها نیست. حادثه سال ۲۰۰۳ در لس آنجلس نشان می دهد که رسماً با خشونت خانگی از سوی افسران پلیس، مدارا می شود. به گزارش «بنیاد اکثریت فمینیست»، یک مشاور حقوقی کیفری، پرونده‌های محرمانه‌ای را افشا کرد که مجموعه‌ای از خشونت‌های خانگی و پنهان سازی‌های آن به دست افسران دپارتمان پلیس لس آنجلس را آشکار می ساخت. از کسانی که متهم به خشونت خانگی شده بودند، ۲۹ درصد بعداً ترفیح گرفتند. ۳۰ درصد تخلف خود را تکرار کردند. نهایتاً فردی که اسناد را افشا کرده بود، به دلیل فاش کردن رسوایی بازداشت گردید. اگرچه دپارتمان پلیس لس آنجلس اصلاحاتی را پس از علنی شدن این حادثه انجام داد، اما این مورد ماهیت نهادینه شده خصومت ضد زن در درون نهادهای سرکوبگر دولتی را برجسته می کرد.

الگوی مشابهی از قربانی ساختن زنان را می توان در ارتش نیز به عنوان ابزار دیگری از سرکوب دولتی مشاهده کرد. با وجود شمار رو به رشد زنان در ارتش، فرهنگ شایعی از زن ستیزی وجود دارد که بالاترین



رده‌های نظامی ترویج می‌کنند. حوادث بسیار معروفی نظیر حادثه «تیل هوک» در سال ۱۹۹۱ تنها بخشی از داستان را روایت می‌کنند (طی این حادثه که به «رسوایی تیل هوک» شهرت یافت، بیش از ۱۰۰ افسر نیروی دریایی و تفنگدار دریایی متهم به تعرض جنسی به دست کم ۸۳ سرباز زن و ۷ سرباز مرد شدند-م).

گزارش اخیر پنتاگون به افزایش ۲۵ درصدی تعداد موارد تعرض جنسی گزارش شده در ارتباط با قربانیان نظامی، و همین‌طور افزایش ۴۱ درصدی بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ اشاره داشت. نرخ خشونت خانگی در میان نیروی نظامی ۲ تا ۳ برابر بالاتر از افراد غیرنظامی است، و نسبت بسیار کمی از افراد خاطی مورد پیگرد یا تأدیب قرار می‌گیرند. این جرایم در میان نیروهای ویژه زنده بسیار شایع هستند، از جمله چهار قتل مشهور همسران نظامیان در «فورت براگ»، کارولینای شمالی در سال ۲۰۰۲.

این خشونت، بالاتر و فراتر از خشونت علیه زنان غیرنظامی است و هرجایی که نیروهای مسلح ایالات متحده مستقر باشند رخ می‌دهد؛ می‌خواهد عراق تحت اشغال آمریکا باشد یا نزدیک پایگاه‌های نظامی آمریکا در ژاپن.

زنان اصلاحات مهمی را محقق ساخته اند

به دنبال جنبش توده‌ای زنان در دهه ۱۹۷۰، زنان رفرم‌های مهمی را در مبارزه علیه خشونت جنسیت-محور ایجاد کرده‌اند. آموزش وسیع و کمپین‌های تبلیغاتی، به افزایش آگاهی پیرامون این مسأله منجر گردیده، و فشار بر نظام قانونی، آموزشی و پزشکی، به اصلاحات قابل توجهی انجامیده است. هزاران مرکز برای بحران تجاوز جنسی، پناهگاه زنان مضروب و تلفن‌های اضطراری برای قربانیان خشونت خانگی دایر شده‌اند؛ متخصصین پزشکی به طور معمول زنان بیمار و مورد بدرفتاری خود را معاینه می‌کنند؛ پلیس نیز تعلیماتی اجباری در زمینه نحوه برخورد با قربانیان می‌بیند.

تغییرات قانونی و حقوقی، شامل تعریف درجات مختلف تعرض جنسی، حذف شرط حضور شاهد در موارد تعرض جنسی، و مستثنی کردن تاریخچه پیشین جنسی قربانیان به عنوان شواهد می‌شود. در سال ۱۹۹۲



«شورای ملی قضات دادگاه جوانان و خانواده» قوانین ایالتی را در مورد خشونت خانگی به عنوان الگو منتشر کرد.

سال‌ها آکسیون خیابانی و فشار شدید برای یک قانون فدرال، با تصویب «قانون خشونت علیه زنان» به سال ۱۹۹۴ به اوج خود رسید. این قانون که امسال نیز منتظر تصویب دوباره است، توجه ملی را به جرم جنسیت-محور، معطوف و به این مسأله در تمامی نهادهای حکومتی وجهه قضایی می‌دهد.

بسیاری از ایالات، از ائتلاف‌ها، کارگروه‌ها یا برنامه‌های درون سازمانی برای پایان دادن به خشونت علیه زنان برخوردار هستند. در سال ۱۹۹۳، «تجاوز در بستر زناشویی» تحت دست کم یک بخش از قوانین تعرض جنسی، در ۵۰ ایالت به جرم تبدیل شد. ایالت نیویورک برای خود یک «ماه آگاهی نسبت به خشونت خانگی» دارد و وب سایت رسمی دفتر دیوان عالی نیز فهرست مبسوطی از حقوق و منابع زنان را دربر دارد. امسال عالی‌ترین دادگاه ایالت نیویورک حکم داد که زنان نباید حضانت فرزندان را تنها به خاطر آن که کودکان شاهد ضرب و شتم آن‌ها به دست شریک خود بوده‌اند، از دست بدهند.

در سطح جهانی نیز گام‌هایی مترقی برای زنان وجود داشته است. اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸، برابری کلیه انسان‌ها را، از جمله در ارتباط با جنسیت، اعلام نمود و خواهان ممنوعیت شکنجه یا برخوردهای تحقیرآمیز شد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۳ «اعلامیه محو خشونت علیه زنان» را به عنوان نخستین ابزار بین‌المللی حقوق بشر منحصراً برای برخورد با خشونت علیه زنان، تصویب کرد. این الگویی بود برای سایر اقدامات نظیر «کنوانسیون بین امریکایی منع، مجازات و ریشه کن نمودن خشونت علیه زنان»، و «کنوانسیون افریقایی حقوق بشر و مردمان». «چهارمین کنفرانس جهانی پیرامون زنان» در سال ۱۹۹۵ در پکن، حذف تمامی اشکال خشونت علیه زنان را به عنوان یکی از ۱۲ هدف استراتژیک خود دربرگرفت.

البته با وجود تمامی این بیانیه‌ها، شرایط اکثریت عظیم زنان جهان همچنان تیره باقی مانده است.



سرمایه داری، تهدیدی دائمی در برابر اصلاحات

در جهان اقتصادی تحت سلطه سرمایه داری، یعنی تولید برای سود خصوصی، ستم اخس بر زنان بنیانی اقتصادی دارد. ارعاب و ناامنی دائمی همه گروه‌های مردم در زندگی شخصی خود، امکان سازماندهی برای شرایط بهتر زندگی را به آرامی می فرساید.

بنابراین هر دستاورد حقوقی زنان تحت نظام سرمایه داری، زیر یورش بی امان است. به ازای هر موفقیت، یک عقب نشینی وجود دارد.

به عنوان مثال «دپارتمان توسعه مسکن و شهر» (HUD) اکنون نیاز دارد که اطلاعات دقیقی درباره زنان مضروب در پناهگاه‌های قربانیان خشونت خانگی دارای بودجه HUD، گردآوری کند. این اطلاعات به شکل دیجیتالی درآمده و در اختیار سایر آژانس‌های حکومتی است. بیش از ۴۰۰ هزار زن هر سال از پناهگاه‌هایی که HUD تأمین مالی می کند، استفاده می نمایند.

«قانون ترویج مسئولیت فردی، کار و خانواده» در سال ۲۰۰۵، که اکنون در مجلس سنا است، ۱٫۶ میلیارد دلار را به منظور «ترویج ازدواج» و وادار نمودن زنان به پذیرش دستمزدهای پایین، مشاغل بدون آینده و رها کردن کودکان در مهدهای نامناسب هزینه خواهد کرد. حکومت در حال صرف بیش از ۱۰۰ میلیون دلار بر روی ترویج ازدواج است، و در این میان از بودجه سایر برنامه‌های اجتماعی می زند.

این قوانین «ترویج ازدواج» هیچ گونه کاری برای تأمین خانواده‌ها با دستمزدهای مناسب، بهداشت و درمان یا نگه داری از کودکان انجام نمی دهند. در عوض مشوقی هستند برای ورود زنان به مناسباتی که شاید آسیب زننده یا بی ثبات باشند.

ضدیت با امپریالیسم و مبارزه علیه سکسیسم

حجم عظیم مشکل خشونت علیه زنان در سرتاسر جهان، از جمله در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، نشان می دهد که این جرم نه اتفاقی است نه متعلق به یک فرد؛ بلکه یک ابزار ستم است برای مطیع نگاه داشتن زنان.



خشونت جنسیتی در ایالات متحده، این پیشرفته ترین دولت سرمایه داری جهان، از لحاظ ایدئولوژیک نماد تجلیل از جنگ، خشونت، و «قهرمان» مذکری است که بر فرهنگ ایالات متحده غالب است. توسعه طلبی و جنگ امپریالیستی، استثمار و مصایب زنان را در این جا و دیگر کشورها شدت بخشیده است.

جنبش زنان، رفرم‌های مهمی را در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به دست آورده است. هر پیروزی به این دلیل محقق شد که زنان و متحدین آن‌ها به خیابان‌ها آمدند و نهادهای قانون گزار، دادگاه‌ها و پلیس را تحت فشار قرار دادند.

علل ستم بر زنان، ریشه در جامعه طبقاتی دارد. مبارزه کنونی برای برابری و آزادی زنان از خشونت، مبارزه‌ای بین المللی و جزئی جدایی ناپذیر از مبارزه علیه امپریالیسم و جنگ است. تجدید فعالیت در واکنش به جنگ عراق و جهانی سازی سرمایه داری، فرصتی فوق العاده برای متحد شدن در مبارزه علیه ستم بر زنان، استثمار سرمایه داری و میلیتاریسم است.

۱ ژوئن ۲۰۰۵

www.pslweb.org/site/News2?page=NewsArticle&id=11091&news_iv_ctrl=1044



کودکی، خانواده و زوال سرمایه داری

آنتونیو بالمر - برگردان: آرام نوبخت

کودکی، دوره‌ای شاد و بی آلایش پنداشته می‌شود؛ سال‌های بالندگی زندگی انسان؛ دوره‌ای که بنا به جهان بینی سنتی بورژوازی، فرصت‌های آینده تماماً گشوده مینماید. والدینی که خود در رفاه نسبی دوره رونق پسا جنگ زندگی کرده بودند، با اطمینان به کودکان شان تضمین می‌دادند که وقتی بزرگ شوند، می‌توانند هر چه خواستند بشوند.

این آرزوی قلبی برای آینده بهتر کودکان‌تان، با بحران سرمایه‌داری نقش بر آب شده است. ما هم اکنون در برهه‌ای از انحطاط درازمدت به سر می‌بریم که استانداردهای زندگی نسل جدید برای نخستین بار از زمان «بحران بزرگ» دهه ۱۹۳۰ پایین‌تر از والدین شان خواهد بود.

یکی از اشکال روشن تجلی بُن بست تاریخی این نظام، کمبود شغل‌های باکیفیت و دستمزدهای پایین جوانانی است که قدم به بازار کار می‌گذارند. اما این بُن بست خود را در تجزیه و تلاشی گسترده‌تر مناسبات انسانی هم نمود می‌دهد؛ از جمله فروپاشی خود نهاد «خانواده هسته‌ای» بورژوازی به عنوان یک واحد اجتماعی ایزوله و مبتنی بر مالکیت خصوصی و پدرسالاری که جامعه بار کار خانگی و پرورش کودکان را به گردهاش می‌اندازد.

این وظایف که برای بازتولید یک نسل جدید اساسی هستند و از این رو برای کل جامعه حیاتی، تا صدها هزار سال قبل از پیدایش جامعه طبقاتی به طور جمعی انجام می‌پذیرفتند. در نظام سرمایه داری، اضطراب‌ها و فشارهای همه گیر روزمرگی زندگی یک کارگر مزدی - آن چه مارکس «فعالیت معیشتی» کارگر نامید - زمان و انرژی موجود را برای نگهداری بچه محدود می‌کند، که خود در عوض باعث محدودیت شدید توجه و رابطه متقابل لازم برای حداکثر رشد کودک در دوران طفولیت اش می‌شود.

بنابراین سرمایه‌داری علاوه بر استخراج ارزش اضافی از کارمان، ما را از چیزی اولیه تر بی بهره می‌کند: وقت، انرژی و منابع مادی لازم برای پرورش کامل نسل آتی.



روزنامه «واشنگتن پست» چندی پیش دو داستان «خواننده پسند» و مفصل درباره دو کودک منتشر کرد که درک و دریافتی متفاوت از مسأله به دست می دهد.

داستان اول نگاهی دارد به تعلیم و تربیت یک دانشجوی ۱۲ ساله مهندسی به نام جرمی شولر، جوان ترین فردی که تاکنون در «دانشگاه کورنل» پذیرفته شده است. زمانی که جرمی تنها ۱۸ ماه داشت، خواندن و نوشتن را به انگلیسی و کره‌ای آموخته بود و زمانی که ۴ سال داشت، مشغول یادگیری جبر مقدماتی بود. وقتی ۸ ساله شد، یک سال از مدرسه مرخصی گرفت تا همراه والدینش در اروپا گشت و گذار کند. در سن ۱۰ سالگی بهترین نتیجه را در آزمون «اس‌ای‌تی» آورد، به طوری که امتیازش از ۹۹٫۶ درصد دانش آموزانی که همان سال در این آزمون شرکت کرده بودند بالاتر بود. جرمی از روزی که دنیا آمد از مراقبت و توجه دائمی والدینش برخوردار شد و تربیت او به عنوان یک مهندس جوان، دنباله مسیر روشنی است: مادر او دکترای مهندسی هوافضا دارد و پدرش نیز مدرک مهندسی اش را از دانشگاه کورنل اخذ کرد.

مقاله بعدی بر پسر بچه‌ای ۷ ساله و بی نام تمرکز داشت که پلیس بیرون از داروخانه «سی وی اس» در فرانکلین (اهایو) یافته بود. این پسر بچه چند روز غذا نخورده بود و سعی داشت خرس عروسکی اش را در ازای پول برای خرید غذا بفروشد. قهرمان مقاله، افسر پلیس دل شکسته‌ای بود که پیش از دستگیری والدین او و خارج ساختن چهار کودک دیگری که حبس کرده بودند، او را یافته و برایش شام آورده بود. چند پاراگراف به توصیف جزء به جزء برهم ریختگی خانه اختصاص پیدا می‌کند: زباله و غذای گندیده و سوسک و بوی تعفن. بعد از هفت پاراگراف تصویرسازی زنده، مقاله شکل مضحکی به خود می‌گیرد. در این جا نقل قولی از رئیس پلیس آورده می‌شود که از افسرانش تعریف و تمجید می‌کند، چون «هر روز برای غذا دادن به بی خانمان‌ها و کودکان سنگ تمام می‌گذارند ... با مردم مثل اعضای خانواده خودشان برخورد می‌کنند».

این اختلاف فاحش در شرایط دو خانواده، تصویری گویا از تناقض ژرف سرمایه‌داری است: پتانسیل عینی گسترده در یک سو و واقعیت شرایط غیرانسانی پیش روی میلیون‌ها نفر در سوی دیگر. با وجود پتانسیل مادی برای وفور فوق العاده در جامعه، ۱۶٫۲ میلیون کودک در امریکا از گرسنگی رنج می‌برند.



خیل کثیری از والدین سخت تر و بیش تر از قبل کار می‌کنند و حتی چند شغل دارند تا دقیقاً کودکان شان را تأمین کنند. با این حال میلیون‌ها نفر قادر به رفع ابتدایی‌ترین نیازهایشان نیستند. در حادثترین حالت ممکن، بی توجهی مزمن به صورت ناتوانی سرپرست از تأمین نیازهای ابتدایی کودک نظیر سرپرستی، مسکن، تغذیه، بهداشت و پوشاک و همین طور سایر نیازهای جسمی و آموزشی و عاطفی و ایمنی تعریف می‌شود. سال ۲۰۱۲ قریب به ۲,۷ میلیون از چنین مواردی در امریکا گزارش شد.

همان طور که در «سند چشم اندازه‌های امریکا» توضیح دادیم: «افزایش فقر، بیکاری، کاستن از خدمات اجتماعی و حبس و بازداشت گسترده فقیرترین اقشار طبقه کارگر، همگی مرتبط با بحران کنونی سرمایه‌داری بوده و همه این‌ها تا حد زیادی مسبب اضمحلال نهاد بورژوازی خانواده هستند. سال ۲۰۱۱ اداره سرشماری امریکا گزارش داد که ۴۰ درصد کلیه موارد تولد نوزاد در امریکا مربوط به مادران مجرد بوده است که این با فقر بالاتر، ترک تحصیل از دبیرستان و خشونت نوجوانان هم‌بستگی دارد. اداره آمار دادگستری امریکا در سال ۲۰۰۷ گزارش داد که والدین تقریباً ۱,۲ میلیون کودک صغیر در زندان هستند و نیمی از این والدین مسئولیت اصلی حمایت مالی از فرزندان شان را بر عهده دارند».

در نظام سرمایه داری، بار بازتولید یک نسل جدید به دوش واحد منفرد خانواده می‌افتد و به خصوص به مسئولیت والدین تبدیل می‌شود. ناتوانی بخش رو به رشدی از جمعیت از تأمین نیازهای ابتدایی خانواده عموماً به مسأله اخلاقی «تربیت نادرست فرزند» تقلیل پیدا می‌کند. در واقع اما این بازتاب رک و راست ساختار منسوخ جامعه بورژوازی، مالکیت خصوصی و تولید برای سود در بازار و ناتوانی اش از تأمین معاش اکثریت مطلق جمعیت است.

مارکس و انگلس توضیح دادند که شکل خانواده و همراه آن مناسبات اجتماعی که کودکان در چهارچوب اش بزرگ می‌شوند، در سراسر تاریخ متناسب با تغییرات ساختار جامعه دستخوش تغییر شده است. بر خلاف مناسبات خویشاوندی مادرتبار که بر بخش بزرگ تری از تاریخ بشر غالب بود، ظهور جامعه طبقاتی و مالکیت خصوصی همراه خود یک سلسله مراتب جدید را در ساختار خانواده به ارمغان آورد. به واحد



خانواده تک همسر نیاز بود تا با تعیین دودمان پدر، مالکین بتوانند مایملک خود را به کودکان شان منتقل کنند.

سلطه پدر- به عنوان چهره همه جانبه اقتدار در خانوار- انعکاسی از مناسبات اجتماعی جدید در جامعه‌ای بود که برای نخستین بار طبقه حاکم به واسطه سلطه اش بر «دسته‌های مسلح» دولت، باقی جامعه را فرمانبردار خود می‌کرد. در نظام سرمایه‌داری درخواست اطاعت و حرف شنوی در خانواده سنتی- و در سراسر روند آموزش کودک- در حکم آمادگی اولیه است برای پذیرش اطاعت و حرف شنوی از کارفرما در محیط کار.

طبقه سرمایه دار برای توسعه صنعت مدرن نیازمند عرضه وافر کارگرانی فاقد مالکیت و منحصرأ وابسته به دستمزد بود که البته از پس بازتولید خودشان به عنوان یک طبقه از طریق پرورش نسل بعدی کارگران بر بیایند. بنابراین سرمایه‌داری به «خانواده هسته‌ای» متکی شد: یعنی یک واحد خودکفای خانوار که برای انجام وظایف خانگی لازم برای پرورش نسل بعدی کارگران مزدی و همین طور رتق و فتق امور کارگر برای بازگشت هر روزه به کارخانه، وابسته به دستمزد کارگر است.

ماهیت زندگی در نظام سرمایه داری، بیانگر یک محدودیت دست و پاگیر عظیم در برابر عملکردهای اساسی تربیت فرزند است؛ به خصوص در ایالات متحده آمریکا که مرخصی همراه با دستمزد برای والدین، کمیاب به شمار می رود. در جامعه‌ای که به قصد انباشت حداکثر سود طبقه سرمایه‌دار سازمان یافته، چیزهایی مثل پدری و مادری کردن، مراقبت از فرزند، بهداشت و درمان و آموزش دیگر یک حق نیستند، بلکه کالاهایی برای فروش اند. به همین دلیل است که ما برای حق مرخصی با دستمزد کامل برای مادران باردار پس از دوره سه ماهه نخست و مرخصی والدین با پرداخت کامل تا دو سال پس از تولد فرزند یا فرزندخواندگی مبارزه می‌کنیم.

برخلاف واحدهای منزوی و بیگانه شده خانواده هسته‌ای بورژوازی- که هر خانواده با منافع مجزای خود از دیگری جدا می‌شود و مسئولیت تأمین و محافظت از منافع منحصر به فرد هر واحد خانواده به عهده والدین قرار می‌گیرد- سوسیالیسم بیانگر بازگشت به مناسبات انسانی جمعی و طبیعی‌تر خواهد بود، اگرچه



در سطحی که به شکل غیرقابل مقایسه‌ای بالاتر است. در این جا اجتماع درک خواهد کرد که هر فرد بزرگسال از رشد و تکامل هر کودک نفع می برد.

توسعه بی سابقه تسهیلات باکیفیت مراقبت از کودکان و برنامه‌های فراغت از مدرسه، ضامن محیطی است که در آن کودک پرورش خواهد یافت و از منابع کامل لازم برای حداکثر رشد برخوردار خواهد شد. این نوع برنامه‌ها، همراه با خدمات کم هزینه رختشوی خانه‌های عمومی و رستوران‌های برخوردار از سوبسید برای تأمین خوراک سالم و باکیفیت، کمک خواهد کرد که زنان کارگر از بردگی خانگی رها شوند و در عوض وظایف و مسئولیت‌های مراقبت و پرورش نسل بعدی به کل جامعه تفویض شود. آموزش مادام العمر، بهداشت و درمان همگانی و کاهش قابل توجه هفته کاری به همین ترتیب زمینه را برای نوعی زندگی که امروز تنها در اختیار یک اقلیت ناچیز است، مهیا خواهد کرد.

در جامعه‌ای مبتنی بر برنامه‌ریزی دمکراتیک برای ارضای نیازهای انسانی، بی‌توجهی به کودک دیگر به گوش کسی آشنا نخواهد بود. دیگر پیشرفت و رشد برای کودکان یا پذیرش یک کودک ۱۲ ساله در یک نهاد آموزشی عالی‌تر برای هیچ کسی امری غریب نخواهد بود. نهادهای آموزشی، برخلاف دانشگاه‌های امروز «آی‌وی لیگ»، عمومی خواهند شد، به شکل گسترده‌ای بسط خواهند یافت و به رایگان در اختیار همه قرار خواهند گرفت.

داستان جرمی شولر نشان دهنده پتانسیل بیولوژیکی فوق العاده‌ای است که وقتی کودک از همان زمان که نطفه می‌گیرد تغذیه شود و فضایی برای تحقق کامل این پتانسیل فراهم آید، وجود دارد. میلیون‌ها کودک اگر از اسارت زنجیرهای جامعه طبقاتی رها شوند و با آهنگی خیره کننده به فراگیری دانش پردازند، افق‌های غیرقابل تصویری را به روی ظرفیت بالقوه بشر خواهند گشود.

۸ سپتامبر ۲۰۱۶



انقلاب جنسی روسیه پس از ۱۹۱۷

کولین ویلسون - برگردان: آرام نوبخت

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه زندگی مردان و زنان هم‌جنس‌گرا را متحول کرد. روسیه به مشعل کارگران و فقرا و ستم‌دیدگانی مبدل شد که برای نخستین بار شاهد بودند چگونه جامعه می‌تواند به نفع همه اداره شود.

فرایند انقلاب و زدودن نظم اجتماعی موجود، رهایی جنسی و برابری حقیقی را ممکن کرد.

برای درک تأثیر انقلاب، ضروری است که نگاهی به روسیه پیش از ۱۹۱۷ داشته باشیم.

اکثر مردم مانند صدها سال قبل زندگی می‌کردند، به عنوان دهقانانی در روستاهای کوچک که از زمین امرار معاش می‌کنند. تا سال ۱۸۶۱ اکثر دهقان‌ها سرف‌های متعلق به اشراف بودند.

در نظام استبدادی تزار در روسیه، هرگونه مخالفت، با تبعید به سرمای بی رحمانه سبیری پاسخ می‌گرفت.

اقلیت معدودی از روس‌ها در ثروت و تنعم به سر می‌بردند. به عنوان مثال خاندان شریتم‌مالک ۲۰ هزار سرف و ۳۴۰ خدمتکار آماده به کار بود.

سکس، توأم با خشونت و ستم، و رفتار جنسی تحت کنترل شدید کلیسا و دولت بود. هم‌جنس‌گرایی غیرقانونی به شمار می‌رفت. شواهد روابط هم‌جنس‌گرایی وجود داشت، اما خود را به صورت روابط کاملاً نابرابر میان زمین‌داران طبقات بالاتر و خدمتکاران یا دهقانان مرد متعلق به آن‌ها نشان می‌داد.

زنان اشراف بدون اجازه همسر حق سفر یا کار یا تحصیل نداشتند. برای دهقانان ازدواج از روی ضرورت و بقا بود. کمک به شوهر در مزرعه و تولید کودکافی که همین کار را بکنند از جمله وظایف زن به حساب می‌آمد.

خشونت خانگی امری شایع بود. ضرب المثلی بود که می‌گفت: «با ته تبر به ملاج زنت بزنی، بعد دولا شو و ببین نفس می‌کشد یا نه؛ اگر می‌کشید، بدان خودش را به موش‌مردگی زده و بازهم بیش‌تر کتک می‌خواهد.»



تغییر

اما از اواسط قرن ۱۹، جامعه روسیه آغاز به تغییر کرد. تزار، سرواژ را ملغا کرد، گرچه آزادی واقعی وجود نداشت و نابرابری مفرط به قوت خود باقی بود. صنعتی سازی منجر به شهری شدن سریع شهرهایی نظیر مسکو و پتروگراد شد.

از دهه ۱۸۷۰ جنبش‌هایی رادیکال با ایده‌های جدیدی درباره زنان و سکس توسعه یافتند. رمان «چه باید کرد؟» به انجیل جنبش جدید مبدل شد. این رمان داستان «ورا باولوفنا» را روایت می‌کند که برای فرار از والدین بورژوازی خود تن به یک ازدواج ساختگی می‌دهد.

این رمان رؤیاهای او را بازگو می‌کند. در فصل پایانی اش اتپویایی ترسیم می‌شود که در آن دیگر خبری از فقر نیست؛ مردان و زنان برابرند؛ مردم می‌توانند انتخاب کنند چه کاری بکنند و چه روابطی داشته باشند. چنین ایده‌هایی الهام بخش هزاران مرد و زن جوان بودند.

به علاوه شهری شدن، روابط جنسی را دستخوش تغییراتی کرد. فضا یا پولی برای این که نسخه‌المثنای ازدواج‌ها و الگوهای خانوادگی دهقانی در شهرها هم تکرار شوند وجود نداشت.

گروه «دنیای کوچک همجنس‌گرایان»، به عنوان یک خرده فرهنگ همجنس‌گرا، پدیدار شد. مردان در پارک‌ها و توالت‌های عمومی برای سکس می‌رفتند. در عوض مردان ثروتمند در گرمابه‌ها با پیش خدمت و خدمتکار و سرباز و مردان تن فروش رابطه جنسی برقرار می‌کردند.

برای زنان همجنس‌گرا زندگی دشوارتر بود. زنان ثروتمند آن قدر از اوقات فراغت برخوردار بودند که در جمع‌های ادبی و گردهمایی‌های معمول برای زنان همجنس‌گرای متمول شرکت کنند.

اما زندگی برای زنان طبقه کارگر به مراتب دشوارتر بود- فاحشه خانه‌ها اماکنی بودند برای ملاقات «کوشکی»ها (یا «گربه‌های ماده») - نامی که به زنان همجنس‌گرای طبقه کارگر اطلاق می‌شد.



طبقه کارگر رو به رشد، برای جنبش انقلابی یک امر محوری بود. زنان بیش از پیش نقشی ایفا می کردند. از جمله در انقلاب ۱۹۰۵ که به شکست انجامید و همین طور در انقلاب ۱۹۱۷ که موفقیت آمیز بود و ماه اکتبر حزب بلشویک قدرت گرفت.

مردان و زنان طبق قانون برابر شدند. طلاق عندالمطالبه فراهم شد؛ کنترل کلیسا بر رفتار جنسی برچیده شد؛ سقط جنین قانونی شد. انقلاب، زندگی هم جنس گرایان را متحول و شکوفا کرد. تمامی ارجاعات به رفتارهای جنسی از متن قانون جزای ۱۹۲۲ حذف شدند.

اکنون یک جرم جنسی عملی تعریف می شد که حق افراد را برای «زندگی و سلامت و آزادی و کرامت» نقض کند.

روابط بر مبنای ایده های تاکنون ناشناخته ای مثل آزادی و برابری کامل و دوستی حقیقی آغاز به شکوفایی کردند.

این اصلاحات قانونی بازتاب تغییرات درون جامعه بودند. زنان دهقان سرودهایی می خوانند درباره این که چگونه اگر شوهران شان دست رویشان بلند کنند طلاق خواهند گرفت. یکی از دادگاه ها حق ازدواج دو زن را تأیید کرد.

البته هنوز برخی عقاید و عملکردهای متعصبانه باقی ماندند. به زحمت می توان بر تفکرات ریشه دار و قوام گرفته فائق آمد. اما بلشویک ها کوشش کردند که این پیشرفت ها را واقعی کنند. بنابراین زنان و هم-جنس گرایان و کارگران در عمل رها شدند.

بنابراین به عنوان مثال سالن های ناهارخوری اشتراکی مستقر شدند (بخشاً برای تضمین این که همه از تغذیه برخوردار می شوند و بخشاً برای رهایی زنان از کار خانگی). در طول جنگ داخلی هر کودک در پایتخت از غذای رایگان برخوردار بود و اکثر بزرگسالان هم در سالن های شام غذا می خوردند.

از تن فروشی جرم زدایی شد. حکومت تعاونی هایی را به قصد حمایت از فاحشه ها و دسترسی به حمایت پزشکی و تعلیم و آموزش سایر حرف به آنان ایجاد کرد.



دکتر «گریگور باتکیس»، رئیس «مؤسسه بهداشت جنسی مسکو»، سرپرست هیئت اعزامی شوروی به کنفرانس «اتحادیه جهانی آزادی جهانی» (سال ۱۹۲۳) در برلین بود.

در آنجا او رویکرد جامعه جدید را روشن کرد: «قانون گذاران شوروی ... عدم مداخله مطلق دولت و جامعه را در امور جنسی اعلام می دارند، مادام که بر منافع هیچ کس دست اندازی نشود... در ارتباط با همجنس-گرایی، لواط و سایر اشکال مختلف لذت جنسی که در قوانین اروپایی اعمال منافی عفت عمومی تلقی می شوند، قوانین شوروی با این موارد درست به همان صورت برخورد می کند که با به اصطلاح "آمیزش طبیعی"».

بسیاری از دستاوردهای انقلاب هنوز تا به امروز هم در برخی از کشورها حاصل نشده اند. در بریتانیا نه سقط جنین به مجرد درخواست وجود دارد و نه طلاق. همجنس گرایی تا سال ۱۹۶۷ غیرقانونی بود و تنها در سال ۱۹۹۳ از فهرست بیماری های روانی خارج شد. تا آغاز قرن حاضر هنوز قوانین تبعیض آمیز بسیاری علیه همجنس گرایان در کتاب های درسی حقوق بریتانیا باقی بودند.

پیشرفت های روسیه به خاطر صدور فرمان بلشویک ها نبود، بلکه نتیجه انقلابی بود که اکثریت قریب به اتفاق جامعه را در مبارزه برای دگرگونی جامعه و به دست گرفتن کنترل آن دخالت می داد. اما فقدان توسعه اقتصادی به این معنی بود که روسیه فقیرتر از آن است که بتواند برای رسیدن به سوسیالیسم خود را حفظ کند.

به همین دلیل است که اتکای بلشویک ها در جهت گسترش و بسط انقلاب به کشورهای توسعه یافته بیشتر بود. این فرض منطقی بود. سال ۱۹۱۹، «جورج لوید»، نخست وزیر بریتانیا، اعلام کرد که «کل اروپا را روح انقلاب فراگرفته». متأسفانه رادیکالیزه شدن اروپا از پیشروی بازایستاد.

انقلاب پیروزمند روسیه با سال ها جنگ خانمان برانداز علیه هواداران تزار و ارتش های خارجی مصمم به نابودی جامعه نوین شوروی مواجه شد. همین امر تلفات سنگینی گرفت. جنگ، میلیون ها کودک را بی خانمان و طبقه کارگر را نابود کرد.



تعليق دستاوردها

بلشویک‌ها چاره‌ای جز معرفی «طرح اقتصادی نوین» (نپ) به عنوان کوششی برای حفظ قدرت نداشتند تا زمان انقلاب سوسیالیستی در یک کشور پیشرفته تر فرارسد. این سیاست بخشاً سرمایه‌داری را مجدداً وارد می‌کرد.

دهقانان برای تولید غله پول گرفتند. وجود بودجه‌های محدود به این معنی بود که سالن‌های اشتراکی شام، بسته خواهند شد، درست همان طور که شیرخوارگاه‌ها چنین شدند. همه این‌ها کار را برای زنان دشوارتر کرد. تن فروشی دوباره رو به افزایش گذاشت.

شیوه‌های کهن رفته رفته بازگشتند. مشکل، در فقر و عقب ماندگی بود. از آن جایی که خانوارهای کمونی دهقانان متمرکز بر وصلت زوج‌ها بود، بسیاری دهقانان هرگز از طلاق منتفع نشده بودند.

بلشویک‌ها به جستجوی رهایی زنان و مردان از قید و بندهای خانواده برآمده بودند. اما برای بسیاری، خانواده تنها گزینه بود. دولت پولی برای تضمین استاندارد زندگی شایسته برای زنان نداشت.

در شرایط این انزوا و فقر بود که ژوزف استالین به قدرت رسید. او در سال ۱۹۱۷ چهره‌ای نسبتاً حاشیه‌ای بود، اما طبقه‌ای نوظهور را نمایندگی می‌کرد که چاره عقب ماندگی روسیه را واداشتن کارگران و دهقانان به کار مولدتر می‌دانست. بدین ترتیب دولت به طور فزاینده‌ای کار و زندگی را تحت کنترل و هدایت خود گرفت.

درست مانند دوره تزار، عملکرد اصلی یک زن بازتولید دیده می‌شد. زنانی با هفت فرزند دریافتی‌هایی از دولت داشتند و آن‌هایی با یازده فرزند پول به مراتب بیش تری می‌گرفتند.

حکومت استالینیستی سقط جنین را ممنوع کرد؛ طلاق دشوارتر شد. هم‌جنس‌گرایی مجدداً جرم محسوب شد. مردان هم‌جنس‌گرا تا هشت سال زندان متحمل می‌شدند.



هم‌جنس‌گرایان دوباره به پستوها بازگردانده شدند. خودکشی به طور قابل توجهی بالا رفت. سال ۱۹۳۴ بازداشت‌های گسترده‌ای در مسکو و سایر شهرها وجود داشت.

گفتمان ضد هم‌جنس‌گرایی در تبلیغات دوره جنگ میان روسیه استالینیستی و آلمان نازی به کار گرفته شد. استالین می‌گفت «هم‌جنس‌گرایی را ریشه‌کن کن، فاشیسم ناپدید خواهد شد»، در حالی که هیتلر هم‌جنس‌گرایی را یک «انحطاط کمونیستی» می‌نامید.

با این حال خیانت استالین به سوسیالیسم نمی‌تواند از آن سنن انقلابی که بلشویک‌ها بهترین نمونه‌هایش بودند بکاهد. برای بلشویک‌ها دستیابی به رهایی جنسی و مبارزه برای دنیایی بهتر جدایی ناپذیر بودند.

۱۶ فوریه ۲۰۱۰



آیا تبعیض جنسیتی از انقلاب سوسیالیستی قسر در خواهد رفت؟

استل کوچ - برگردان: آرام نوبخت

جناب جرمی کلارکسون، در انجیل جدید خودش بشارت می‌دهد که اگر کسی او را سکسیست خطاب کند، «خرخرهات را می‌گیرم و پس کلهات را پشت هم به کف پیاده رو می‌کوبم».

بسیار خوب آقای جرمی. اما این دقیقاً چیزی است که می‌خواهم بگویم. به باور من شما یک سکسیست هستید.

سکسیسم یا تبعیض جنسیتی که در هیئت افرادی مثل کلارکسون و ساختارهای دولت متجسم شده است، هم‌چنان ادامه دارد؛ آن هم با وجود دستاوردهایی که زنان داشته‌اند. همین باعث شده است که زنان بسیاری نظام موجود را زیر سؤال ببرند و ستم بر خود را جزء لاینفکی از سرمایه‌داری ببینند.

اما خیلی‌ها هم سؤال می‌کنند که آیا پایان سرمایه‌داری الزاماً به معنی پایان تبعیض جنسیتی است یا خیر. برخی فمینیست‌ها استدلال می‌کنند که هرچند شاید ما به یک انقلاب برای سرنگونی جامعه طبقاتی نیاز داشته باشیم، اما نیازمند یک انقلاب مجزا برای سرنگونی ستم بر زن هم خواهیم بود.

مثلاً می‌پرسند تضمینی هست که بعد از انقلاب متجاوزین جنسی یا آزار و اذیت جنسی وجود نداشته باشند؟ یا می‌گویند اگر هم شیرخوارگاه‌ها و آشپزخانه‌های اشتراکی وجود داشته باشند چه تضمینی هست که زنان دست آخر سر از آشپزی و نگهداری از کودکان دیگران درنیاورند؟ در واقع هیچ دلیلی ندارد که چنین باشد. این دیدگاه هم ریشه‌های ستم بر زن و هم ماهیت خود انقلاب را که لنین «فستیوال ستم-دیدگان» نامیده بود غلط درک می‌کند.

امر مبارزه منجر به این خواهد شد که میلیون‌ها زن توان بالقوه خود را درک کنند؛ میلیون‌ها مرد، دیگر زنان را نه به عنوان اشیاء جنسی، که به عنوان مبارزین طبقه کارگر که نیاز دارند در کنار خودشان باشند می‌بینند.



تجربه هر مبارزه، چه کوچک و چه بزرگ، باورهای مردم را تغییر می‌دهد و نحوه نگرش شان را به دنیا متفاوت می‌کند. فرایند انقلاب- و همین طور فرایند کار جمعی برای خلق نوع جدیدی از جامعه- مردم را دگرگون می‌کند. اما این گفته به آن معنی نیست که ستم بر زن بلافاصله بعد از انقلاب محو می‌شود. چنین نخواهد شد، چرا که ستم بر زن هزاران سال وجود داشته و احساسی ترین و شخصی ترین جوانب زندگی ما را تسخیر کرده است.

اما یک انقلاب سوسیالیستی صرفاً انسان‌های سازنده خود را متحول نخواهد کرد؛ بلکه ساختارهایی را که ستم را جاودانه می‌کنند نابود می‌کند. سال ۱۹۱۷ در جریان انقلاب روسیه، حزب بلشویک پیوند ناگسستی میان جامعه طبقاتی و ستم بر زن را تشخیص داد.

روسیه بعد از انقلاب به یکی از نخستین کشورهای تبدیلی شد که به زنان حق رأی داد. سقط جنین و طلاق به محض درخواست در اختیار زنان قرار گرفت، امری که حتی تا همین امروز هم هنوز در بریتانیا رخ نداده است.

«سُوویت»ها یا همان شوراهای کارگری که کشور را اداره می‌کردند، سالن‌های اشتراکی شام و رختسوی خانه‌ها و شیرخوارگاه‌ها و برنامه‌های سوادآموزی را به راه انداختند تا کمک کنند که زنان از انزوا و جان‌کندن در خانه آزاد شوند.

مبارزه برای رهایی زنان در جریان انقلاب بسیار فراتر و سریع تر از رهایی آنان به واسطه قانون‌گذاری‌ها پیشرفت داشت. در یک قرن گذشته افسانه‌ها و کلیشه‌ها درباره ستم‌های مختلف (تبعیض جنسیتی، نژادپرستی یا هوموفوبیا) بارها و بارها نادرستی خود را اثبات کرده‌اند.

با این وجود تبعیض جنسیتی مجدداً به شکل «فرهنگ هرزگی» ظاهر شده است. اکنون به ما می‌گویند که کلوب‌های لپ دَنس و پورنوگرافی زنان را تقویت می‌کنند؛ با این حال در آن واحد به حق یک زن برای انتخاب سقط جنین حمله می‌برند.



نحوه معرفی زنان در رسانه‌ها - یه به قول نویسنده‌ای «ظهور دخترِ احمق» - به راستی شنیع است. زنان تشویق می‌شوند که برای پذیرفته شدن، وانمود کنند احمق اند.

انقلاب سوسیالیستی ریشه‌های ستم بر زن را به چالش می‌گیرد و باعث می‌شود که چنین باورهایی مضحک و مسخره به نظر برسند. رسانه‌ها در جامعه سوسیالیستی ستم بر زن در جامعه را منعکس نخواهند کرد.

هرچند در کوتاه مدت این یا آن مرد خودبترتربین وجود خواهد داشت، اما جریان غالب و قابل احترام جامعه نخواهد بود.

تبعیض جنسیتی از عهد عتیق وجود نداشته. اگر این طور است، پس دلیلی هم نیست که در آینده بخواهد وجود داشته باشد. تاریخ مبارزه برای رهایی، یک فرایند یکنواخت نیست. در عوض تاریخی است که نشان می‌دهد بزرگ ترین دستاوردها زمانی محقق شده اند که مردان و زنان عادی به خیابان‌ها می‌ریزند تا تغییر را فریاد بزنند و ساختارهایی را که ستم را عملی می‌کنند به چالش بگیرند.

امروز در شرایطی که با واکنش تند علیه دستاوردهای زنان رو به رو هستیم، باید جزئی از یک جنبش توده‌ای باشیم تا قدرت انجام دوباره این کار را بازیابیم.

۱۳ اکتبر ۲۰۰۹



نقش زنان در انقلاب روسیه

لوئیس اوشی (Louise O'Shea) - برگردان: آرام نوبخت

منبع: سایت آلترناتیو سوسیالیستی (SocialistAlternative)

انقلاب روسیه نه تنها زندگی زنان را دگرگون کرد، بلکه چنان ضربه‌ای به تبعیض جنسی بود که تا آن زمان هرگز مشابه اش رخ نداده بود.

پیشرفت‌های زنان طی ماه‌های بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷- مانند سقط جنین رایگان برای متقاضیان، قانونی بودن زندگی مشترک بدون ثبت دولتی، آزادی حق طلاق، تضمین حمایت دولتی از زنان بی سرپرست و کودکانشان، لغو قوانین عدم مشروعیت کودک، دستمزد برابر، مرخصی زایمان برای تمام زنان، جرم زدایی کامل از همجنس‌گرایی، لغو سن بلوغ جنسی، امکانات اجتماعی سازمان یافته با بودجه دولتی از قبیل غذا خوری‌های عمومی، رخت شوی خانه‌ها و مهد کودک‌های سراسری و رایگان دولتی - از جمله اقداماتی است که تا همین حالا بعد از ۹ دهه هنوز هیچ دولتی نتوانسته به انجام کامل همه آن نائل شود.

اما این پیروزی‌ها، با همه پیشرو بودن شان، فقط قسمتی از داستان هستند. تغییر در موقعیت و درک زنان جامعه روسیه به خاطر شرکت توده‌ای آنان در کنار مردان و در مبارزه انقلابی علیه رژیم تزاری و کارفرمایانی بود که زنان را محکوم به کار در شرایط غیرانسانی و تبعیض جنسی کرده بودند.

تحول عظیم در رویکردها و عملکردها که نتیجه اجتناب ناپذیر به دست گرفتن کنترل دمکراتیک جامعه از سوی طبقه کارگر بود، این نظر لنین را تأیید می‌کند که گفته بود انقلاب‌ها، در بطن خود، «جشن زحمتکشان اند». این زنان کارگر بودند که جرعه انقلاب فوریه ۱۹۱۷ را زدند. زنان کارگر بدون این که شبیه رفقای مردشان محتاطانه عمل کنند، در روز جهانی زن دست از کار کشیدند و با راهپیمایی در خیابان‌های پتروگراد از باقی مردم خواستند که به آنها بپیوندند. آن‌ها یک صدا پایان دادن به جنگ، گرانی، گرسنگی، و محرومیت کارگران را مطالبه کردند.



یکی از توصیفات آن زمان نشان می‌دهد که چگونه «زنان به طور گروهی تمامی ابزار کارشان را پایین گذاشتند، آسیاب‌ها را ترک کردند و به سرعت و هدفمندانه به طور جمعی از یک کارخانه به کارخانه دیگر حرکت کردند... زنان از هر چه که به دستشان می‌رسید استفاده کردند (سنگ و گلوله برفی و چوب و غیره)، در و پیکر کارخانه‌ها را شکستند و تمامی کارخانه و ساختمان‌ها را تسخیر کردند.

کارهای زنان کارگر کاتالیزوری برای کارگران دیگر شد تا نه تنها به اعتصاب آن‌ها بپیوندند، بلکه آغاز به بنای ساختارهای دمکراتیک خود برای به چالش کشیدن رژیم، کارفرمایان و جنگی کنند که ثروتمندان برای آن آماده قربانی کردن کارگران بی‌شمار و به فقر کشیدن عده بیشتری بودند. در ماه اکتبر، این ساختارها به اسم شوراهای قادر به سرنگونی آخرین بقایای حکومت سرمایه‌داری و استقرار حکومت کارگری شدند.

به خاطر جنگ، زنان نسبت قابل توجهی از نیروی کار را تشکیل می‌دادند که در پتروگراد به ۴۰ درصد می‌رسید، و دخالت فعالانه زنان در آن جا دلیل قطعی موفقیت انقلاب بود. از آن جایی که مشارکت در شوراهای داوطلبانه بود، گسترش احترام و رفتار برابر برای همه در جنبش، برای موفقیت آن نقشی سترگ داشت.

این نقش زنان در انقلاب باعث به زیر سؤال بردن بسیاری از تبعیضات جنسیتی شد که از مدت‌ها قبل از انقلاب وجود داشت. این تصور که زنان به طور طبیعی به خانه تعلق دارند، باید کودکان را بزرگ کنند و یا آن که باید تسلیم به اقتدار مرد شوند، به عنوان عقایدی بر خلاف منافع کارگران نگریسته شد.

یکی از رهبران زن بلشویک این پدیده تبعیض جنسیتی را در میتینگ جوانان انقلابی مشاهده کرد. او گزارش داد: یکی از موضوعات آن روز این بود که همه اعضا باید دوختن را یاد بگیرند که در این موقع یک پسر جوان بلشویک می‌گوید: «چرا همه باید دوختن را یاد بگیریم؟ البته دختران باید یاد بگیرند، چون در آینده آنان باید بتوانند دگمه شلوار همسرانشان را بدوزند؛ ولی چرا ما یاد بگیریم؟»

طرح این جملات توفانی از خشم بر پا کرد. نه تنها دختران، بلکه همه به خشم آمده بودند و روی صندلی هاشان آرام و قرار نداشتند، «همسران باید دگمه شلوار بدوزند؟ منظورت چیست؟ آیا می‌خواهی به قوانین



بردگی زنان ادامه بدهی؟ یک همسر، رفیق شوهرش است، نه یک خدمتکار. در آخر آن پسر جوانی که این حرف را زده بود مجبور به پس گرفتن صحبتش شد.

از آن جایی که بلشویک‌ها متعهدترین نیروی سیاسی نسبت به قدرت‌گیری کارگران در ۱۹۱۷ بودند، سازمانی بودند که بیشترین تلاش را به سازماندهی کارگران زن معطوف می‌کردند. آن‌ها زنان رختشو و همسران سربازان، یعنی دو گروه از سرکوب شده‌ترین زنان را سازماندهی می‌کردند. آن‌ها جزوات و ادبیات زیادی که از شرایط خاص زنان کارگر می‌گفت، تهیه و پخش کردند. بلشویک‌ها ارتباط بین سرنوشت قدرت کارگران و آزادی زنان را دریافته بودند.

در ماه اکتبر، زنان در قیام شرکت کردند و به ارتش سرخ پیوستند. آنان در کنار بقیه به کاخ زمستانی حمله کردند. آلکساندرا رودیونو و آ کارگر جوان بلشویکی بود که مسئولیت هماهنگی کارگران تراموا را در پتروگراد به عهده داشت. او تأثیر عمیقی را که انقلاب روسیه بر روی او و دیگران داشت، این طور توصیف می‌کند: «احساس می‌کردم کل زندگی‌ای که با آن مانوس بودم از هم گسیخته می‌شد، و من در این گسست و تخریب شاد می‌شدم».

در نهایت در شوروی تمامی دستاوردهای انقلاب تخریب شد. ضد انقلاب استالین تمامی بقایای قدرت کارگران را نابود کرد و با این نابودی دستاوردهای زنان هم به نابودی کشانده شد. اما این به هیچ وجه به معنی نفی دستاوردهای انقلابی کارگران در سال ۱۹۱۷ نیست. این انقلاب به ما قدرت درک پتانسیل انقلاب‌های کارگری را داد؛ انقلاباتی که تمامی شکل‌های نابرابری اجتماعی را به چالش می‌کشد.

نقش توده‌های کارگران، مخصوصاً زنان کارگر، در اکثر توصیفات اصلی رویدادهای انقلاب کنار گذاشته و یا نادیده گرفته می‌شود. هدف این تاریخ‌نویسان معمولاً بی‌اعتباری سیاست رادیکال و کنش توده‌ای است و تسلیم شدن به وضع موجود. ولی وقایع سال ۱۹۱۷ ثابت کرد که جایگزینی برای سرمایه‌داری وجود دارد.

زنان در انقلاب اکتبر نشان دادند که چگونه ستم‌دیدگان به جلوی صحنه می‌آیند و در یک نبرد انقلابی جامعه را شکل می‌دهند، چگونه تبعیض‌های جنسی در مقیاسی عظیم به چالش گرفته می‌شود و چگونه



طبقه کارگر می تواند به قلب تمامی اشکال ظلم و ستم حمله کند. درک این پروسه برای تمامی کسانی که متعهد به آزادی زنان هستند، ضروری است.



سوسیالیسم و مبارزه برای رهایی زنان

جس اسپیر - برگردان: آرام نوبخت

جنبش کنونی زنان، روی شانه‌های زنان بی‌شماری ایستاده است که علیه ستم، در تمامی اشکال آن، مبارزه کردند و به اصلاحات قابل توجهی دست یافتند. از جنبش سقط جنین گرفته تا جنبش کارگری و حقوق مدنی، زنان در صف اول مبارزه برای حقوق تمام مردم تحت ستم بوده اند. این «رزا پارکس» (و دیگر زنان سیاهپوست پیش از او) بود که در اتوبوس‌های تفکیک‌شدهٔ مونت‌گومری (ایالت آلاباما) از دادن صندلی خود به یک مرد سفیدپوست امتناع کرد و همین جرقه‌های جنبش حقوق مدنی را روشن نمود. این «مادر جونز» بود که علیه کار کودک در اوایل قرن بیستم اعلان جنگ کرد و باعث شد که چشمان یک ملت به روی این موضوع باز شود. با یک چنین سنتی است که زنان امروز، مسیر مبارزه برای حداقل دستمزد ۱۵ دلار در ساعت را پیش می‌برند.

«مارتینا فلیس» و «کارولین دورشر»، دو تن از نخستین کارگران فست فود بودند که از محل کار خود در سیاتل بیرون رفتند و دست به اعتصاب زدند. «کشما سوآنت»، پس از پیروزی در کرسی شورای شهر، کارزار موسوم به «۱۵ NOW» را در حمایت از حداقل دستمزد فدرال ۱۵ دلار در ساعت، به راه انداخت. همهٔ این‌ها جرقه‌های جنبشی را روشن کرد که شاهد بود سیاتل به نخستین شهر بزرگ کشور تبدیل می‌شود که حداقل دستمزد ۱۵ دلار را درست یک سال بعد به تصویب می‌رساند. این پیروزی به دنبال دهه‌ها شکست جنبش کارگری از راه رسیده و بیانگر قدرت یک کنش سازمان‌یافته حول یک مطالبهٔ شفاف و روشن است.

بیانیهٔ اخیر فروشگاه زنجیره‌ای «وال مارت» مبنی بر این که تا فوریهٔ ۲۰۱۶ میزان پرداختی به کارگران آن کم‌تر از ۱۰ دلار در ساعت نخواهد بود- افزایشی برای بیش از ۵۰۰ هزار کارگر در سطح کشور- نشانهٔ دیگری است از این که کارگران با ورود به مبارزه، دستاوردهای ملموسی برای کل جمعیت نیروی کار ایجاد می‌کنند.



نابرابری درآمدی

اگرچه ایالات متحده در حال تجربهٔ یک بهبود اقتصادی است، اما در رکود عمیق است. بسیاری مردم هم‌چنان به مبارزه در زیر بار سنگین بیکاری، اشتغال ناکافی، دستمزدهای نابرابر یا پایین، و هزینه‌های روبه رشد معیشت، به مبارزه ادامه می‌دهند. زنان، اکثریت کارگران با دستمزدهای پایین را شکل می‌دهند؛ زنان اکثریت کارگران محرومی هستند که ۲ دلار و ۱۳ سنت در ساعت، یعنی به مراتب کم‌تر از حداقل دستمزد، دریافت می‌کنند؛ به همین دلیل زنان به شکل بی‌تناسبی، تحت تأثیرات سوء قرار داشته‌اند.

حقوق محیط کار و تعیین حداقل دستمزد ۱۵ دلار در ساعت برای کارگرانی با حقوق پایین - که اکثریت‌شان را زنان تشکیل می‌دهند - به شکل قابل توجهی به بهبود شرایط اقتصادی و نیروی اجتماعی زنان کمک خواهد کرد. اگر گروه‌های جریان اصلی حقوق زنان و اتحادیه‌های کارگری بزرگ مبارزه برای ۱۵ دلار را به مبارزهٔ وسیع‌تر علیه تبعیض جنسی پیوند می‌دادند، در آن صورت هر دو مبارزه تقویت می‌شد. مباره برای ۱۵ دلار، مستلزم وحدت میان زنان و مردان کارگر با دستمزدهای پایین است که مشغول نبرد با یک دشمن مشترک هستند: شرکت‌های بزرگ. این وحدت می‌تواند گامی بزرگ به سوی غلبه بر شکاف‌هایی باشد که سرمایه‌داری بر ما تحمیل می‌کند.

نابود کردن ریشه‌های تبعیض جنسی و خشونت علیه زنان

نابرابری‌های میان مردان و زنان و خشونت علیه زن، از این ایدهٔ عمیقاً جاافتاده نشأت می‌گیرد که زنان، مایملک مردان هستند، برای ارضای نیازهای مردان وجود دارند و باید وابسته به مردان و مطیع آنها باشند. این ایده‌ها از نقش زنان در میراث بازتولید و مالکیت در جوامع طبقاتی سرچشمه می‌گیرد. زندگی جنسی زنان، به زاد و ولد کودکانی که دارایی مرد را به ارث خواهند برد، تقلیل می‌یافت، و زنان بنابراین خود به عنوان مایملک نگریسته می‌شدند.



ستم اقتصادی بر زنان، خود متضمن این خشونت ساختاری است. دلیل شماره یک این که زنان هم-چنان با شرکای پرخاشگر خود باقی می ماندند، این است که شرکای آنها دسترسی این زنان به پول را تحت کنترل دارند و به این ترتیب توانایی اقتصادی برای فرار از این رابطه را برایشان باقی نمی گذارند.

از دانشگاه گرفته تا ارتش و منازل بازیکنان «لیگ ملی فوتبال»، تعرض جنسی و خشونت نسبت به زنان یک اپیدمی است. در رأس خشونتی که زنان با آن مواجه می شوند، پنهان سازی وسیع خود این نهادها قرار دارد که به ستم بیش تر بر قربانیان و دفاع از مرتکبین چنین اقداماتی می پردازند؛ یعنی فرهنگی زن ستیز و ستمی که باید درهم شکسته شود.

طی سال های اخیر، نسل جدیدی از زنان و معترضین به تبعیض جنسی، در حال مبارزه و مقاومت بوده اند. تجاوز جنسی در دانشگاه ها، با اعتراض زنان و مردان جوانی که خواهان مقررات و محافظت سخت تر برای قربانیان هستند، رو به رو شده است. به خصوص کمپین #CarryThatWeight الهام بخش زنان برای پیوستن به همبستگی با یک قربانی تجاوز بود تا به او کمک کنند که بتواند بار این تجربه خود را به دوش بکشد و این عدم پاسخگویی دردآور از سوی دانشگاه را محکوم نماید. در سال ۲۰۱۱، هزاران نفر در سرتاسر جهان در «رژه پتیاره ها (slutwalk)» شرکت کردند تا محکوم شدن قربانیان را به چالش بکشند.

تاریخ بارها و بارها نشان می دهد که برای تضعیف ایده های تبعیض جنسی، هیچ چیزی مؤثرتر از اتحاد زنان برای ایفای یک نقش کامل در جامعه و تولید و همین طور سازماندهی و مبارزه جمعی زنان و مردان برای منافع مشترک خود نیست.

پیش از آن که زنان در طول جنگ جهانی دوم به شکل گسترده به مراکز کار راه بیابند، از آنها انتظار می رفت که فرزندان خود را بزرگ کنند، آشپزی و نظافت انجام دهند و تابع نفوذ شریک خود باشند. از آن جا که جنگ به اکثریت عظیم مردان نیاز داشت، بسیاری از کارخانه ها و مراکز کار، بدون کارگر لازم باقی ماند و بدین ترتیب زنان برای نخستین بار در تعداد بسیار زیاد وارد ارتش نیروی کار شدند. به محض آن که جنگ تمام شد، بسیاری از زنان در محیط های کار باقی ماندند، شانه به شانه مردان کار کردند، نشان



دادند که برابری و در کنار مردان برای شرایط کاری و دستمزدهای بهتر دست به مبارزه زدند. این تجربه به تضعیف ایده‌های تبعیض جنسی در محیط‌های کار و جامعه به طور کلی یاری رساند، و هم بنیانی را برای جنبش زنان در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی ایجاد کرد و هم الگویی برای چگونگی تداوم مبارزه برای پایان دادن به تبعیض جنسی، تعرض جنسی و خشونت علیه زنان.

به دست آوردن حق واقعی انتخاب

حقوق باروری و حق انتخاب، چیزی بیش از صرف وضعیت قانونی سقط جنین است. زنانی که هنوز استطاعت غلبه بر موانع پرهزینه‌ای نظیر سفر طولانی به نزدیک‌ترین کلینیک، دوره‌های ۷۲ ساعته انتظار و مشاوره‌های اجباری که همگی می‌تواند مستلزم چندین روز مرخصی باشد، ندارند، از دسترسی به بهداشت باروری محروم شده‌اند.

سوسیالیست‌ها مدافع حق واقعی انتخاب هستند: دسترسی همه زنان به مراقبت‌های رایگان و باکیفیت بالا برای جلوگیری از بارداری و همین‌طور سقط جنین رایگان و ایمن. سوسیالیست‌ها هم چنین خواهان تأمین هر آن چه زنان و خانواده‌ها برای انتخاب زندگی نیاز دارند، هستند. بدون تأمین اقتصادی، مراقبت رایگان از کودکان، مراقبت‌های پزشکی، دسترسی به غذای سالم و مسکن و آموزش مناسب، بسیاری از زنان احساس می‌کنند که بی‌پشتوانه هستند و توانایی مراقبت‌های کافی لازم برای پرورش فرزند را ندارند.

موضوعیت سوسیالیسم

ستم بر زن، چیزی نیست که در «دی ان ای» بشر به ثبت رسیده باشد. ریشه‌های مادی این پدیده، همان جامعه طبقاتی است که در آن زندگی می‌کنیم، و همان نظام اقتصادی سرمایه‌داری که برای بقای خود به چنین جامعه‌ای وابسته است. هرگونه استراتژی با هدف کسب حقوق بیش‌تر برای زنان و نهایتاً پایان دادن به ستم بر زن، بدون دست بردن به ریشه‌ها قادر به پیروزی‌هایی ماندگار نخواهد بود.

اما پرسش این است که بعد از نابودی ریشه‌ها، ما چه چیزی به جای آن خواهیم کاشت؟



تحت نظام سرمایه داری، تصمیمات بر اساس حداکثر کردن سود یک اقلیت ناچیز، یعنی صاحبان سهم و مالکان سرمایه مالی اتخاذ می‌شوند. با تضعیف مقاومت طبقه کارگر از طریق شکاف‌های جنسیتی، نژادی، مذهبی و هویت جنسی، کارگران متقاعد به تحمل چنین شکاف‌هایی می‌شوند. با غلبه بر این شکاف است که ما می‌توانیم به طور مؤثری به سازماندهی و مبارزه برای پیروزی‌های ملموس دست بزنیم، ضمن آن که کل نظام سرمایه‌داری را به چالش بکشیم.

از طریق مبارزه جمعی برای بهبودهای مشخص و عینی - حداقل دستمزد ۱۵ دلار در ساعت، مراقبت و آموزش رایگان کودک، مسکن و شغل شایسته برای همه و غیره - ما اعتماد به نفس و این اعتقاد را رشد خواهیم داد که باید قدرت اقتصادی و سیاسی را از دستان مدیران ارشد شرکت‌های بزرگ قبضه کرد و آن را در دستان طبقه کارگر قرار داد. به محض آن که قدرت در دستان طبقه کارگر باشد، یک جامعه سوسیالیستی دمکراتیک می‌تواند ساخته شود، و بدین ترتیب تصمیمات اقتصادی بر مبنای تأمین و رفع نیاز مردم و محیط زیست و نه بر اساس حداکثر کردن سود عده‌ای قلیل، گرفته خواهد شد.

ریشه‌های تبعیض جنسی و ستم بر زن

جنبش زنان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، برای حقوق سقط جنین، دستمزد برابر در ازای کار برابر، و برخورد برابر در تمامی شئون زندگی، از ورزش گرفته تا محیط کار، به مبارزه دست زد و پیروزی‌های قابل توجهی هم به دست آورد. با این حال این دستاوردها یک به یک در حال بازپس گرفته شدن هستند، به ویژه دسترسی به مراقبت‌های باروری ایمن و با بهای نازل.

حمله به حقوق زنان، نسل جدیدی از زنان و مردان جوان را به این سؤال واداشته که: چرا باید به مبارزه برای همان حقوقی ادامه بدهیم که مادر بزرگ‌های ما به دست آوردند؟! زنان بیش‌تر و بیش‌تری به مناصب مختلف دست پیدا می‌کنند؛ زنان، شمار عظیمی از حرفه‌های بسیار تخصصی نظیر پزشکی و مهندسی را شکل می‌دهند، و در تقریباً هر شاخه‌ای که تلاش کرده‌اند، به برتری دست یافته‌اند. پس چرا عقاید تبعیض جنسی و زن‌ستیزی هنوز جان سختی می‌کنند؟



این پرسش‌ها، بسیاری را به این نتیجه رسانده که مشکل، پدرسالاری و امتیاز ویژه مردان نسبت به زنان است و در نتیجه راه حل، تغییر رویکرد مردان نسبت به زنان است، آن هم از طریق آموزش. یعنی این که مردان بیاموزند به امتیازات ویژه خود پایان دهند، و زنان به ایفای نقش‌های رهبری تشویق شوند. اگرچه آموزش به مردان درباره مسائل زنان و تشویق زنان به ایفای نقش‌های رهبری گام‌های مهمی به سوی متحد کردن مردان و زنان در یک مبارزه مشترک برای رهایی مشترک است، ولی در واقعیت امر ریشه تبعیض جنسی و پدرسالاری را هدف نمی‌گیرد. آن‌ها مردان را مقصر می‌دانند- که این خود در کارگران شکاف می‌اندازد- و شرایطی که ایده‌های تبعیض جنسی و خشونت مردسالارانه را تولید می‌کنند مقصر نمی‌دانند.

ریشه تبعیض جنسی و پدرسالاری چیست، و چگونه می‌توان به طور مؤثر آن را از بنیان‌های جامعه بشری دور انداخت و به رهایی زنان دست یافت؟

نابرابری میان مرد و زن یک امر «طبیعی» نیست که همواره وجود داشته و خواهد داشت. داده‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که مردان و زنان در طول بخش اعظم تاریخ بشر- پیش از ظهور تمدن که خود با ظهور کشاورزی ممکن شد- عموماً به عنوان دو جنس برابر زندگی می‌کردند. پیدایش جامعه طبقاتی، و تقسیم جامعه میان کسانی که برای گذران زندگی کار می‌کنند- کارگران یا طبقه کارگر- و کسانی که کنترل منابع مورد نیاز برای تولید را در دست دارند و از ثمره کار کارگران زندگی می‌کنند- در گذشته مالکان برده و اربابان فئودال، و امروز طبقه سرمایه‌دار- عاملی بوده است که زنان تحت انقیاد مردان درآیند. منتها نه بدون مبارزه!

تاریخ تمدن، تاریخ مردان و زنانی است که برای بازپس‌گیری هر آن چه در دوره تکامل جامعه طبقاتی از دست داده بودند، مبارزه کردند: یعنی کنترل کامل و برابر بر ذخایر و منابع و نیروی تعیین آینده خود. بنابراین پایان دادن به ستم بر زن، پیوند تنگاتنگی با مبارزه‌ای دارد که برای پایان بخشیدن به جامعه طبقاتی و برای ساخت نظام اقتصادی تحت کنترل و اداره دمکراتیک بنا به منفعت مردمی است. این چیزی است که با غلبه بر شکاف میان مرد و زن قابل تحقق است.



همان طور که «هلن کلر» در سال ۱۹۱۳ در مبارزه برای حق رأی زنان گفت:

«کشور برای ثروتمندترین‌ها، برای شرکت‌ها، بانکداران، سفته‌بازان املاک و استثمارگران کار اداره می‌شود. مطمئناً پیش از آن که بتوانیم زنان را رها کنیم، ما باید زنان و مردان را با هم آزاد سازیم. اکثریت بشر، کارگران هستند. مادام که مطالبات به حق آن‌ها- مالکیت و کنترل زندگی و معاش آن‌ها- حقیر شمرده شود، ما نه می‌توانیم حقوق مردان را داشته باشیم و نه حقوق زنان را».

برای دامن زدن به یک مبارزه مؤثر برای جامعه‌ای که به نفع ۹۹ درصدی‌ها باشد، جامعه‌ای که در آن زنان مزد برابر در ازای کار برابر، مراقبت‌های رایگان از فرزند، آموزش رایگان و دسترسی آزاد و برابر به مراقبت‌های پزشکی باروری دریافت می‌کنند، ضروری است که بیش‌ترین وحدت را در میان تمامی کسانی که تحت ستم این نظام هستند، یعنی طبقه کارگر، به وجود آوریم .

یکی از بزرگ‌ترین موانع در برابر این مبارزه مشترک، بقایای سفت و سخت ایده‌های تبعیض جنسیتی درباره مردان است، این ایده‌ها از آن رو تقویت می‌شوند که سیستم کنونی به مردان خرده نانی بیش از زنان می‌دهد. زنان و مردان به یک مبارزه دائمی علیه تبعیض جنسیتی در تمامی اشکال آن نیاز دارند. مؤثرترین روش برای غلبه بر پیش‌داوری و تبعیض، خود مبارزه متحدانه است.



به بهانه ۱۷ مه، روز جهانی مبارزه با هموفوبیا، ترنس فوبیا، بای فوبیا

مبارزه برای حقوق دگرباشان: مبارزه برای سوسیالیسم!

جنبش دگرباشان با مبارزات خود، طی چند سال گذشته به دستاوردهای بسیاری رسیده؛ اما نبرد پایان نیافته است. رأی «دیوان عالی» علیه «قانون دفاع از ازدواج» (DOMA)، به بالا رفتن امیدهای مردم بسیاری انجامیده که مدت‌ها انتظار کشیده بودند تا رابطه با شریک‌شان به رسمیت شناخته شود و از این حق دمکراتیک ابتدایی که برای اکثر مردم مسجل و مفروض است بهره مند شوند.

این دستاورد، ماحصل یک مبارزه سخت بود. این پیروزی، نتیجه خون‌ها، عرق‌ها و اشک‌هایی بود که جنبش دگرباشان و متحدین اش ریختند، و نه هدیه‌ای از سر لطف «دیوان عالی» یا حکومت اوپاما.

هنوز در ۲۹ ایالت آمریکا اخراج کارکنان «کویر» به خاطر جنسیت‌شان از سوی کارفرمایان خصوصی قانونی است! سیستمی که کل آقشار مردمش را به شهروند درجه دو محدود می‌کند، قابل پذیرش نیست. با بحران جاری سرمایه داری، یافتن و حفظ مشاغل امن و باثبات دشوار است و برای تحت استثمارترین بخش‌های کارگران دگرباش - سیاهپوستان، لاتین تبارها، تراجنسیتی‌ها و مهاجرین - تقریباً نزدیک به ناممکن است. سطح فقر در بین مردان همجنسگرا و غیرهمجنسگرا ۱۳ و ۱۵ درصد است، و برای زنان همجنسگرا و دوجنسگرا در حدود ۲۴ درصد، در حالی که این رقم برای زنان دگرجنس‌گرا به ۱۹ درصد می‌رسد. افراد تراجنسیتی ۴ برابر بیش‌تر از مردم جامعه به طور کلی با احتمال زندگی در فقر رو به رو هستند و از هر ۵ نفر یکی بی خانمانی را تجربه می‌کند.

سیستم سرمایه‌داری علت ریشه‌ای بحران است و اکنون می‌خواهند این بحران را با سیاست‌های ریاضتی و کاهش هزینه‌های اجتماعی به دوش کارگران بیندازند. به علاوه، با ریاکاری تمام سال‌ها از ازدواج همجنسگرایان به عنوان موضوعی سیاسی استفاده کرده‌اند و تنها اکنون است که از آن به عنوان هویج در برابر چماق بهره می‌برند. دمکرات‌ها، حزب سرمایه بزرگ هستند. آن‌ها هرگز مدافعین حقوق ما نخواهند بود (این کلیتون بود که در وهله نخست «قانون دفاع از ازدواج» را امضا کرد). تنها اتحاد میان



کارگران دگرباش و جنبش وسیع‌تر کارگری است که می‌تواند بدیلی جدی در برابر حملات طبقه سرمایه دار و سیاستمداران‌ها ایجاد کند.

به اعتقاد ما وضع قوانین و اصلاحات برای تضمین برابری حقوقی کافی نیستند. برای برابری، یک بنیان مادی ضروری است: بهداشت و درمان باکیفیت و رایگان برای همه؛ حقوق و دستمزد برابر فارغ از نژاد، وضعیت تأهل، ترجیح جنسی، هویت جنسی یا شکل و ظاهر؛ اشتغال کامل و برنامه‌های مسکن برای مقابله با فقر و بی‌خانمانی؛ و حق سازماندهی جمعی در محیط‌های کار برای جلوگیری از پیمانال شدن حقوق خود.

تنها یک حزب کارگری، متکی بر اتحادیه‌ها و مسلح به یک برنامه مبارزاتی سوسیالیستی است که می‌تواند این مزایا را تضمین و علیه استثمار سرمایه‌داری، نژادپرستی و تبعیض علیه دگرباشان که خود آن را تقویت و از آن تغذیه می‌کند، مبارزه کند.

www.socialistappeal.org/38-resources/leaflets/1185-fight-for-lgbt-rights-fight-for-socialism.html



مسائل سیاسی پیرامون سازمان «اعتصاب بین‌المللی زنان»

جوزف کیشور / ترجمه و تلخیص از آرام نوبخت

برای چهارشنبه ۸ مارس، چندین سازمان مشغول برنامه‌ریزی یک «روز عمل بین‌المللی» برای گرامی‌داشت روز جهانی زن هستند. گروه‌های درگیر این کارزار از زنان کشورهای مختلف می‌خواهند که سر کار حاضر نشوند، به تظاهرات بپیوندند و به خشونت علیه زنان و سایر بیماری‌های اجتماعی اعتراض کنند.

افراد بسیاری که در این اعتراضات شرکت خواهند کرد، در جستجوی مجرای برای مقابله با حکومت ترامپ و سیاست‌های ارتجاعی‌اش هستند. در نتیجه تحلیل این برنامه، چشم انداز و تاریخچه گروه‌های سازمان‌دهنده اعتراضات، از حساسیت و اهمیت هرچه بیش‌تری برخوردار می‌شود.

بیش‌ترین بخش فعالیت‌ها در امریکا متمرکز است و شامل دو سازمان چتر می‌شود: سازمان «مارش زنان» (Women's March) که ۲۱ ژانویه به دنبال مراسم تحلیف ترامپ برخی تظاهرات را سازمان داد و سازمان «اعتصاب بین‌المللی زنان» در امریکا (USA International Women's Strike).

«مارش زنان» را گروه‌هایی نزدیک به حزب دمکرات تأمین مالی می‌کنند؛ نظیر Emily's List به‌عنوان یک کمیته عمل سیاسی و NARAL Pro-Choice America به‌عنوان یک سازمان غیرانتفاعی. هر دوی این سازمان‌ها در جریان رقابت انتخاباتی ۲۰۱۶ از هیلاری کلینتون حمایت کردند. «فدراسیون معلمان امریکا» و «اتحادیه بین‌المللی کارکنان بخش خدمات» (SEIU) نیز از جمله اتحادیه‌های مهمی هستند که به حمایت مالی از کلینتون پرداختند. وبسایت MoveOn.org که میلیون‌ها دلار برای کاندیداهای حزب دمکرات جمع‌آوری کرده نیز یکی از اسپانسرهای اصلی است.

سازمان «اعتصاب بین‌المللی زنان» (امریکا) از سوی طیف گسترده‌تری از سازمان‌های حامی حزب دمکرات تأمین مالی می‌شود. «سازمان سوسیالیستی بین‌المللی (ISO)» «همراه با «سوسیالیست‌های دمکرات امریکا» (DSA)، «مرکز اقدام بین‌المللی»، «حزب سوسیالیسم و رهایی»، «همبستگی»، «اقدام



سوسیالیستی»، «حزب سوسیالیست امریکا» و سازمان‌های مشابه، نقش مسلط را ایفا می‌کند. MoveOn.org عضو مشترک هر دو ائتلاف است.

جهت‌گیری سیاسی مشترک هر دو گروه را از این واقعیت می‌توان دریافت که همگی مشغول هماهنگ‌سازی و حمایت متقابل از فعالیت‌های یک‌دیگر هستند.

نقش سازمان «اعتصاب بین‌المللی زنان» به طور اخص از این جهت برجسته است که سازمان‌های درون آن از عبارت‌پردازی‌های چپ و حتی سوسیالیستی استفاده می‌کنند تا بتوانند از اشتیاق بخش‌های وسیعی از جمعیت به تغییر رادیکال بهره‌برداری کنند. اما از این لفاظی‌ها در اصل برای مسدود کردن مسیر تحول جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر ضد حکومت ترامپ و نظام اقتصادی و سیاسی آفریننده آن استفاده می‌شود.

در مقاله‌ای مندرج در روزنامه گاردین به تاریخ ۶ نوامبر با عنوان «ما وارد اعتصاب می‌شویم. به ما بپیوندید تا ترامپ قدرت‌مان را ببیند» به خطوط کلی برنامه این گروه اشاره شده است.

نویسندگان مقاله می‌گویند که تظاهرات و اعتراضات به دنبال مراسم تحلیف ترامپ «نشان‌دهنده آغاز یک موج جدید مبارزه فمینیستی میلیتانت» است. در این‌جا آن‌ها خواهان یک «فمینیسم ۹۹ درصدی» می‌شوند؛ یک «جنبش فمینیستی جدید و فراگیرتر»، یک «فمینیسم ضد نژادپرستی، ضد امپریالیستی، ضد دگرجنس‌گرایی و ضد نئولیبرالی».

اشاره آن‌ها به «فمینیسم ۹۹ درصدی» با هدف پنهان‌سازی مسائل طبقاتی پایه‌ای و مهمی است که در مبارزه علیه حکومت ترامپ طرح می‌شوند. این رویکرد، اپوزیسیون ترامپ را به اسم ضدیت با «پدرسالاری» و «زن‌ستیزی» در چهارچوب جنسیت محصور می‌کند و مدعی می‌شود که مسأله اصلی، ستم مردان بر زنان است و نه استثمار کارگران مرد و زن به دست ابرشرکت‌ها و نخبگان مالی.



ترامپ، نماینده «مردان» نیست و سیاست‌هایی که در دستور کار قرار داده (تهاجم به کارگران مهاجر و حمله به بهداشت و درمان و آموزش عمومی و محیط زیست و مشاغل؛ نابودی حقوق دمکراتیک؛ و تدارکات جنگی) مسائلی را پیش روی کل طبقه کارگر قرار می‌دهد که از اهمیت مرگ و زندگی برخوردارند. زنان «فمینیسم ۹۹ درصدی» درست مثل فراخوان به یک «حزب ۹۹ درصدی» کاملاً عامدانه و بادقت انتخاب شده است. هدف از به‌کارگیری این زبان، مبهم ساختن شکاف اجتماعی عمیقی است که میان ۹۰ درصد پایینی و ۱۰ یا ۵ درصد بالایی (شامل اقلیت ممتازتر طبقه متوسط رو به بالا) وجود دارد.

طبق داده‌هایی که سال پیش توماس پیکتی و امانوئل سائز و گابریل زوکمان، اقتصاددانان دانشگاه کالیفرنیا منتشر کردند، میزان درآمد شخصی پیش از کسر مالیات که آستانه ورود به ۱۰ درصد بالایی محسوب می‌شود، ۱۲۲ هزار و ۶۹۱ دلار است. برای ورود به ۵ درصد بالایی، این رقم به ۱۸۴ هزار و ۳۲۹ دلار می‌رسد.

طی چهار دهه گذشته اقلیت بالایی طبقه متوسط شاهد صعود خیره‌کننده سهم خود از درآمد و ثروت به موازات سربه‌فک کشیدن ارزش بازار بورس بوده‌اند؛ درحالی‌که سهم ۹۰ درصد پایینی سقوط کرده است. در نتیجه روشن است که دغدغه‌های مردان یا زنان اقلیت ممتازتر بسیار تفاوت دارد با دغدغه‌های طبقه کارگر که با فقر و بیکاری و بدهی‌های هنگفت رو به رو است.

گروه‌هایی که سازمان «اعتصاب زنان امریکا» را شکل می‌دهند، در تقابل برای به‌چنگ آوردن سهم درآمدی دندان‌گیرتری از ۱۰ درصد بالایی و همین‌طور دسترسی بیش‌تر به مناصب دانشگاهی و هیئت‌مدیره شرکت‌ها و حکومت، از «سیاست‌های هویتی» بهره‌مند می‌شوند. این تماماً با سیاست‌های سرمایه‌دارانه و امپریالیستی حزب دمکرات خوانایی دارد.

در این‌جا آن‌چه که گفته نشده به اندازه آن‌چه که گفته شده اهمیت دارد. در هیچ‌جا بیانیه یا وب‌سایت سازمان مطلقاً اشاره‌ای به حزب دمکرات و کمپین کلینتون و حکومت اوباما یا درگیری‌های درونی طبقه حاکم به دنبال پیروزی انتخاباتی ترامپ نمی‌شود.



این به هیچ رو تصادفی نیست. گروه‌های درون سازمان «اعتصاب بین‌المللی زنان» با وجود این که از زبانی متفاوت استفاده می‌کنند، همان قدر متعهد به دفاع از حزب دمکرات هستند که گروه‌های سازمان «مارش زنان».

حزب دمکرات مسئولیت اصلی عروج ترامپ را به عهده دارد. هشت سال پس از بحران اقتصادی ۲۰۰۸، تمام هم و غم حکومت اوباما نجات بانک‌ها و حفظ و بسط ثروت نخبگان مالی بوده است. کمپین کلینتون در جریان انتخابات هرگز خشم اجتماعی را هدف نگرفت، دمکرات‌ها حتی مدعی شدند زندگی در امریکا هرگز بهتر از این نبوده است.

بسیاری از گروه‌های سازنده سازمان «اعتصاب بین‌المللی زنان» از کمپین برنی ساندرز حمایت کردند. نقش سیاسی ساندرز این بود که اپوزیسیون اجتماعی در برابر «طبقه میلیاردرها» را به پشت کلینتون، کاندیدای وال استریت ببرد. در نتیجه ترامپ توانست بر موج بیزاری اجتماعی موجود نسبت به هیئت حاکمه سیاسی و وضع موجود سوار شود.

حزب دمکرات از زمان انتخابات به طور مداوم بین تأیید ترامپ و تقبیح او در نوسان بوده است. اوباما بعد از انتخابات گفته بود که کمپین انتخاباتی صرفاً یک «زورآزمایی درونی» بین دو تیم در یک جبهه بوده است. این درگیری درونی طبقه حاکم هیچ ارتباطی با خشم حقیقی و ملموس توده‌های کارگران و جوانان نسبت به کابینه میلیاردرها و ژنرال‌ها و مدیران شرکت‌ها و فاشیست‌های تمام‌عیاری که ترامپ گردآورده ندارد.

مقابله واقعی با حکومت ترامپ می‌بایست متکی بر برنامه‌ای تماماً متفاوت باشد. مبارزه برای دفاع از حقوق اجتماعی طبقه کارگر (حق کار، بهداشت و درمان، مزایای بازنشستگی و آموزش) از مبارزه علیه نابرابری اجتماعی و جنگ و نظام سرمایه‌داری جدایی‌ناپذیر است. مسائل اخسی که پیش روی زنان طبقه کارگر قرار دارند (حق سقط جنین و ضدیت با تمامی اشکال تبعیض) تنها از خلال بسیج کل طبقه کارگر می‌تواند جواب بگیرند.



در نتیجه به یک برنامه سوسیالیستی برای طبقه کارگر ایالات متحده و جهان نیاز است. ثروت‌های عظیمی که کارگران خلق کرده‌اند می‌بایست با سلب مالکیت از ابرشرکت‌ها و بانک‌های غول پیکر، از چنگ ثروتمندان بیرون آورده شود. مقابله با ناسیونالیسم و شووینیسیم می‌بایست متکی بر مبارزه برای وحدت و یکپارچگی طبقه کارگر کل کشورهای حول منافع طبقاتی مشترک آن باشد.

مبارزه برای این برنامه در هر لحظه ضرورت استقلال سازمان‌یابی سیاسی طبقه کارگر را چه از حزب دمکرات و چه از تمامی سازمان‌هایی که به نظام مسلط دو حزب بورژوایی خدمت می‌کنند، مطرح می‌کند.

۸ مارس ۲۰۱۷



چین: سرمایه‌داری حقوق زنان را به عقب می‌راند

وینسنت کولو - برگردان: آرام نوبخت

برنامه جشنواره بهاری «تلویزیون مرکزی چین» (CCTV) به مناسبت سال نوی چینی، ظاهراً پربیننده ترین برنامه تلویزیونی جهان است. این برنامه به طور زنده از ۱۸۹ کانال دولتی پخش می‌شود و شمار بینندگان آن، با وجود کاهش طی سال‌های اخیر، بیش از ۶۰۰ میلیون نفر برآورد می‌شود. این برنامه نمایشی چهار ساعت و نیمه، به شکل شرم آوری سکسیستی است. برنامه امسال که در تاریخ ۱۸ فوریه روی آنتن رفت، پایین‌ترین جایگاه را در نظرات فعالین حقوق زنان و بسیاری از کاربرانی که در شبکه‌های اجتماعی وسیع، اما شدیداً تحت کنترل چین صحبت کرده‌اند، به خود اختصاص داده است.

«جشنواره به طور شرم آوری به تبعیض و تمسخر زنان دست زد. آیا کارگردان‌های برنامه دارند ما را به دوران امپراتوری، زمانی که زنان مجبور بودند پاهای خود را ببندند، باز می‌گردانند؟»^۱ این تنها یکی از هزاران نوشته آکنده از خشم به دنبال پخش برنامه جشنواره امسال در Weibo (نسخه چینی شبکه توئیتر) بود. یک طومار اعتراضی فمینیستی، این برنامه را به عنوان برنامه‌ای «زهرآلود» به باد انتقاد گرفته و اشاره کرده است که در این برنامه تعداد قطعات کوتاه کم‌دی که زنان را دست می‌اندازد، کم‌تر از ۴۰ مورد نبوده است. زنان مجرد «پس‌مانده غذا» نشان داده شدند و زنان کارمند به عنوان «دختران تیغ‌زن» (کسانی که آماده‌اند برای ارتقای شغلی، به داخل رختخواب کارفرمایان خود هم شیرجه بروند).

این اعتراضات شاهدی زنده از ظهور نسل جدیدی از فعالین زن در چین است که علیه خشونت خانگی و تبعیض در بازار کار دست به اعتراض می‌زنند. در چندین شهر، فعالین فمینیست اعتراض خود را با اشغال

^۱ سنتی دردناک و ارتجاعی در چین باستان که با بستن پاهای دختران جوان، باعث تغییر شکل و کوچک شدن پاها تقریباً به اندازه پاهای یک عروسک می‌شدند. این رسم در میان رقاصان دربار طبقات بالا در طی دوره پنج سلسله و ده پادشاهی امپراتوری چین (قرن دهم یا یازدهم) برخاست، اما در دوره سلسله سونگ گسترش یافت و نهایتاً به رسمی شایع در میان همه، به جز اقشار پایینی، مبدل شد. بستن پاها، به عنوان وسیله‌ای برای نمایش موقعیت و جایگاه برجسته شد (زنان از خانواده‌های ثروتمند که اصولاً نیازی به کارهای مستلزم به کارگیری پاها نداشتند، چنین می‌کردند) و به این ترتیب به عنوان نماد زیبایی در فرهنگ حاکم چین جای باز کرد. این رسم نهایتاً از اوایل قرن بیستم خشکانده شده - مترجم



توالتهای مردانه برای جلب توجه عموم به نبود تسهیلات و وجود صفهای طولانی تر برای زنان نشان داده اند. باید به یاد داشت که این موارد تحت یک دیکتاتوری سفت و سخت پیش می رود که به سرعت هر اعتراضی را خفه می‌کند.

خشم و انزجار از جشنواره سالانه تلویزیونی، پرده از مشکل به مراتب بزرگتری برمی دارد. عقب رانده شدن موقعیت اجتماعی زنان، خود بخشی از تثبیت ضد انقلاب چین در سطحی وسیع تر، همراه با جایگزینی برنامه ریزی دولتی با سرمایه‌داری و بازسازی نابرابری شایع میان فقیر و غنی، شهر و روستا، و مناطق شرق و غرب کشور است.

گسترش شکاف درآمدی

لیژیا ژانگ، نویسنده فمینیست، خاطر نشان کرد «اقتصاد بازار به افزایش نابرابری جنسیتی از دهه ۱۹۹۰ به این سو انجامیده است» (وبسایت China File، ۱۱ ژوئن ۲۰۱۴).

این امر در گسترش شکاف درآمدی میان زنان و مردان بازتاب یافته است. تحولی که مغایر با روند بین المللی کاهش اختلافات دستمزدی است، هرچند که هنوز هم زنان را منتفع نمی‌کند.

طبق آمارهای رسمی، زنان شهری چین در سال ۲۰۱۰، به طور متوسط معادل با ۶۷,۳ درصد از عواید مردان درآمد داشتند، رقمی که نسبت به ۷۸ درصد در سال ۱۹۹۰ کاهش نشان می دهد. در مناطق روستایی، دستمزد زنان تنها ۵۶ درصد از دستمزد مردان است.

زنان کارگر یقه سفید، با دیواری از رویکردهای سکسیستی و تبعیض آشکار رو به رو هستند. حتی «نیویورک تایمز» (۲۰ فوریه ۲۰۱۵) تصدیق می‌کند که «در ادارات، برابری طلبی دوران سوسیالیستی جای خود را به سکسیسم آشکار داده و در برخی موارد به واسطه قانون تقویت شده است». این روزنامه به نقل از یک فمینیست چینی به نام فنگ یوان می نویسد: «جایگاه زنان بهبود نداشته، و در برخی موارد پسرفت داشته است».



حقایقی که روند منفی را به تصویر می‌کشد:

* پژوهشی در سال ۲۰۱۰ نشان می‌داد که ۶۹ درصد از کارفرمایان در زمان استخدام کارمندان، شروطی جنسیتی را با وجود غیرقانونی بودن اعمال می‌کنند. در زمینه تبلیغات، به کرات می‌توان عباراتی را مانند «تنها برای متقاضیان مرد» یا فقط «بانوان جذاب» مشاهده کرد.

* مشارکت زنان در نیروی کار چین با توجه به معیارهای بین‌المللی بالا است، اما سهم زنان شهری از اشتغال، از بیش از ۷۷ درصد (دو دهه گذشته) به ۶۱ درصد تنزل یافته است.

* سند مالکیت زمین‌های کشاورزی روستایی اساساً در دستان مردان است، تنها کم‌تر از یک پنجم این قراردادها شامل نام همسران مردان می‌شود. در مواقع طلاق، زنان اغلب دست خالی باقی می‌مانند.

* یک میلیون چینی هر ساله برای جراحی زیبایی به کره جنوبی می‌روند، این علاوه بر افرادی است که در بیش از ۵۰ هزار کلینیک در چین مورد عمل جراحی قرار می‌گیرند. در پکن، دانش آموزان سال آخر مقاطع متوسطه و دانشگاه، بیش از ۸۰ درصد بیماران جراحی پلاستیک را تشکیل می‌دهند، موردی که بی‌تردید به فشار شدید در بازار کار از طریق تکیه وسیع بر ملزومات ظاهر فیزیکی فرد در تبلیغات شغلی پیوند دارد.

تبعیض علیه زنان در بازار کار، با وجود غیرقانونی بودن، اکنون شایع و بسیار آشکار است. کارفرمایان به ندرت از تبلیغات شغلی آشکارا سگسیستی خم به ابرو می‌آوردند، چرا که چنین رویکردهای ارتجاعی، مقبولیت اجتماعی یافته‌اند. پژوهش سال گذشته «دانشگاه خلق» در پکن، نشان می‌داد که وقتی یک رزومه شغلی یکسان، منتها از سوی جنس مخالف، به بنگاه‌های کاریابی ارسال می‌شود، شانس فارغ التحصیلان مرد برای مصاحبه ۳۹,۲ درصد بالاتر از فارغ التحصیلان زن است. این رقم برای فارغ التحصیلان تحصیلات تکمیلی به ۵۳ درصد افزایش می‌یافت. مانند هر جامعه‌ای، چنین رویکردهای جنسیتی همواره از بالا، از سوی قشر حاکم سرچشمه می‌گیرد که نمونه آن را می‌توان در برنامه‌های جشنواره سال نو در CCTV مشاهده کرد. «روزنامه خلق» چین تصویری را با عنوان «منظره‌ای زیبا» منتشر کرد که زنان میزبان را مشغول کار در ۱۸مین کنگره حزب کمونیست حاکم در سال ۲۰۱۲ نمایش



می داد. پیام روشن این تصویر این است که زنان دکور تزئینی هستند، درحالی که مردان تصمیم می‌گیرند.

انقلاب و ضد انقلاب

در دوره مائوئیستی برنامه ریزی دولتی، نقش دولت- که با وجود جنبه منفی بروکراسی گسترده، مشاغل را به همه افراد تخصیص می‌داد و بنابراین به عنوان عامل کاهنده شکاف میان کار، دستمزد و جایگاه اجتماعی مردان و زنان نقش داشت- مانع چنین تبعیض بی‌شرمانه‌ای می‌شد. همراه با مالکیت دولتی و تنظیم مقررات، فشار اجتماعی عظیمی برای دور ریختن روش‌های کهنه فئودالی-پدرسالاری هم از سوی زنان وجود داشت که انعکاسی از یک جریان فمینیستی قابل توجه در میان طیف چپ چین، و هم از سوی مردم رادیکالیزه شده بود. در سال ۱۹۵۰، حکومت مائو ازدواج اجباری و نظام ازدواج موقت را ممنوع کرد و طلاق را برای هر دو جنس راحت‌تر ساخت. این یکی از مهم‌ترین خانه‌تکانی‌های حکومت درحوزه روابط زناشویی بود که تا آن موقع انجام شده بود.

این تغییرات به برابری کامل برای زنان منجر نشد و برخلاف ادعای حزب کمونیست نمی‌توانست به عنوان «سوسیالیسم» توصیف شود. اما با وجود حاکمیت استبدادی مائو- امری که برای سوسیالیسم واقعی یک ارتداد به شمار می‌رود- وجود حیاتی یک اقتصاد برنامه ریزی شده و دولتی، در را به سوی رهایی زنان باز کرد که اکنون ضد انقلاب سرمایه‌داری در تلاش برای بستن آن است.

تبعیض جنسیتی در کارخانه به مراتب بدتر از ادارات است. پژوهشی بر روی بیش از یک میلیون آگهی استخدام اینترنتی، نشان می‌داد که در مجموع بیش از ده درصد از آگهی‌ها علناً اولویت‌های جنسیتی داشتند، این رقم برای مشاغلی که به تحصیلات دانشگاهی نیاز داشتند، به ۲۳ درصد می‌رسید.

زنان کارگر

زنان شاغل چه در کارخانه و چه اداره، با فشار غیرقانونی برای امضای بند «عدم بارداری»، انجام آزمایش‌های بارداری و حتی امضای تعهد به عدم ازدواج رو به رو می‌شوند. زمانی که یک کارگر زن باردار



می‌شود، کارفرما اغلب او را به کار دشوار و ناراحت، یا ساعات طولانی وامی دارد تا او را وادار به ترک شغل کند. این نگرانی وسیعاً وجود دارد که تعدیل اخیر «سیاست تک فرزندی» از سوی حکومت برای اجازه به زوجین شهری در جهت برخوردی از فرزند دوم، می‌تواند عملاً زنان را به عقب براند و تبعیض را در بازار کار افزایش دهد. آزار و اذیت جنسی در کارخانه‌ها بیش از ادارات کارمندان یقه سفید، به چشم می‌خورد. در یک پژوهش در سال ۲۰۱۳ از سوی «مرکز زنان کارگر آفتابگردان»، ۷۰ درصد از زنان کارخانه در گوانگژو گفتند که آن‌ها مورد آزار جنسی قرار گرفته بودند، ۳۲ درصد از تماس ناخواستهٔ بدنی با خود گزارش دادند و ۲۵ درصد تماس‌های تلفنی یا پیام‌های رکیک دریافت کرده بودند.

با این حال همان طور که اعتصابات سال گذشته نشان می‌دهد، زنان کارگر کارخانه هر چیزی هستند به جز آن زنبورهای کارگر پستی که کارفرمایان تصور می‌کنند. با دو برابر شدن شمار اعتصابات در سال ۲۰۱۴ نسبت به ۲۰۱۳، زنان کارگر به صدر بسیاری از مبارزات و به خصوص مبارزات یک سال پیش یوئه یوئن وارد شدند. این مورد بزرگ‌ترین اعتصاب چین در طول سه دههٔ گذشته بود و زنان کارگر کفش سازی، ۷۰ درصد از نیروی اعتصاب را شکل دادند، و این برداشت را که آن‌ها ارادهٔ کم‌تری از همکاران مرد خود دارند محو کردند. با تغییر و تحولات اخیر، دلیلی برای این خوش‌بینی عظیم داریم که جنبش نوپای زنان چین می‌تواند با مبارزات درحال ظهور طبقهٔ کارگر پیوند بخورد و از این طریق نیرویی را بسازد که قادر است یک بار و برای همیشه نظام موجود را سرنگون و ریشه‌های ستم بر زن را ویران کند.

www.chinaworker.info/en/2015/03/04/9655



روز زن چیست؟

الکساندرا کولونتای - برگردان: نضال تمدن

این مقاله با عنوان «روز زن» به قلم الکساندرا کولونتای یک هفته پیش از برگزاری اولین مراسم روز جهانی همبستگی پرولتاریای زن در روسیه به تاریخ ۲۳ فورویه (۸ مارس) سال ۱۹۱۳ در روزنامه پراودا منتشر شد. این روز در سن پترزبورگ بعنوان فراخوان کارزار علیه بی حقوقی اقتصادی و سیاسی زنان، وحدت طبقه کارگر و بیداری آگاهی بین زنان کارگر نشان شده بود.^۱

روز زن چیست؟ آیا واقعاً ضروری است؟ آیا به معنای تأیید زنان طبقه بورژوا، فمینیست‌ها و زنان طرفدار حق رأی^۲ نیست؟ آیا به ضرر وحدت جنبش کارگری نیست؟

گرچه این سؤالات دیگر در خارج شنیده نمی‌شود اما هنوز هم در روسیه به گوش می‌خورد. سیر وقایع به خودی خود پاسخی روشن و وزین برای این سؤالات عرضه کرده است.

«روز زن» حلقه‌ای از زنجیر مستحکم و دراز جنبش زنان پرولتری است. ارتش متشکل زنان کارگر هر ساله افزون‌تر می‌شوند. بیست سال پیش اتحادیه‌های کارگری تنها گروه‌های کوچکی از کارگران زنی را که این‌جا و آن‌جا در بین صفوف حزب کارگران پراکنده شده بودند دربرمی‌گرفت. اکنون اتحادیه‌های کارگری انگلیس بیش از ۲۹۲ هزار عضو زن دارند. در آلمان حدود ۲۰۰ هزار زن در جنبش اتحادیه‌ای بوده و ۱۵۰ هزار زن هم عضو حزب کارگران اند. در اتریش ۴۷ هزار زن در اتحادیه‌های کارگری بوده و ۲۰ هزار نفر هم عضو حزب‌اند. همه‌جا در ایتالیا، مجارستان، دانمارک، سوئد، نروژ و سوئیس زنان طبقه کارگر مشغول سازماندهی خود هستند. ارتش زنان سوسیالیست تقریباً یک میلیون عضو دارد. چه نیروی

^۱ . منبع: www.marxists.org/archive/kollonta/1913/womens-day.htm

^۲ Suffragette



قدرتمندی! این نیرویی است که قدرتمندان این دنیا وقتی هزینه معیشت، بیمه مادری، کار کودک و قانون گذاری در حمایت از کار زن مطرح است، ناچارند به حسابش آورند.

زمانی بود که مردان کارگر تصور می کردند باید به تنهایی فشار مبارزه علیه سرمایه را بر دوش شان بکشند. به تنهایی باید با «دنیای قدیم» بدون کمک همپایگان زن خود مواجه شوند. باین حال وقتی زنان طبقه کارگر به صفوف آنانی که نیروی کارشان را می فروشند وارد شده و بنا به احتیاج، به خاطر بیکاری همسر یا پدرشان به بازار کار هل داده شدند؛ آن گاه مردان کارگر دریافتند که فرو گذاشتن زنان در صفوف «ناآگاهان طبقاتی» به ضرر جنبش آنها خواهد بود و آن را عقب نگه خواهد داشت. هر قدر تعداد مبارزین آگاه بیشتر باشد، شانس پیروزی هم بیشتر است؛ زنی که همیشه در آشپزخانه است و حقی به جامعه، دولت یا خانواده ندارد، چه آگاهی دارد؟ چنین فردی، هیچ «فکری» از آن خودش ندارد و همه چیز به امر و اراده پدر یا همسرش انجام می گیرد.

عقب ماندگی و غیاب حقوق زنان، انقیاد و بی اعتنایی آنها نه تنها هیچ سودی برای طبقه کارگر ندارد که همانا مستقیماً به ضررش خواهد بود. اما چگونه زن کارگر می تواند جذب جنبش شود؟ چگونه می تواند بیدار شود؟

جریان سوسیال دموکراسی خارج از کشور راه حل مناسب را سریعاً دریافت. تشکلات کارگری به روی زنان باز بود، اما چرا تنها عده کمی به آن وارد شدند؟ زیرا که طبقه کارگر در آغاز متوجه نبود که زن کارگر محروم ترین عضو طبقه از حیث حقوقی و اجتماعی است و قرن هاست که تحت قلدری دیگری بوده، مرعوب و محاکمه شده است و برای آن که ذهن و قلب او را به حرکت درآورد نیازمند روش خاص و زبانی هستیم که به عنوان زن برایش قابل فهم باشد. کارگران در آغاز از این ایده که زن در این دنیای پر از استثمار و عاری از حقوق نه فقط به عنوان فروشنده نیروی کارش بلکه به عنوان مادر و زن نیز تحت استثمار است، استقبال نکردند. باین حال وقتی حزب سوسیالیست کارگران متوجه این نقص شد، جسورانه به دفاع از زنان، هم در مقام کارگر و هم در مقام زن و مادر پرداخت.



سوسیالیست‌های همه کشورهای خواستار حمایت ویژه‌ای از زنان کارگر شدند؛ بیمه مادر و فرزند، حقوق سیاسی برای زنان و دفاع از منافع‌شان از جمله این حمایت‌ها بود. هر قدر حزب کارگران همراه زنان کارگر این هدف ثانویه را بهتر درک کرد، زنان با میل بیشتری به حزب پیوستند و حزب را مدافع واقعی خود دانسته و فهمیدند که طبقه کارگر برای نیازهای ضروری و انحصاراً زنانه آنها هم در حال مبارزه است. خود کارگران زن آگاه و متشکل هم تلاش زیادی برای روشنی این هدف انجام داده‌اند. اکنون بار اصلی جذب کارگران زن به جنبش سوسیالیستی بر عهده خود زنان است. احزاب همه کشورهای، اینک کمیته‌ها و دبیرخانه‌ها و دفاتر خاص مربوط به زنان دارند. این کمیته‌های زنان در بین جمعیت زیادی از زنان ناآگاه سیاسی فعالیت کرده، آگاه و متشکل‌شان می‌کنند. آنان هم‌چنین از نزدیک به بررسی مسائل و مطالبات مربوط به زنان می‌پردازند. از جمله: حمایت و تأمین مادران باردار یا شیرده، اصلاح قانونی کار زن، راه اندازی کارزار علیه فحشا و مرگ کودکان، مطالبه حقوق سیاسی برای زنان، بهبود وضعیت مسکن، کارزار علیه هزینه بالای معیشت و غیره.

بدین ترتیب زنان کارگر به عنوان اعضای حزب، علاوه بر آن که در حال مبارزه برای جنبش طبقاتی مشترکی هستند، نیازها و مطالباتی را که ایشان را به عنوان زنان، همسران در خانه و مادران هم متأثر می‌کند برجسته و مطرح می‌کنند. حزب از این مطالبات حمایت می‌کند و برای آن می‌جنگد، نیازهای کارگران زن بخش جداناپذیری از جنبش مشترک کارگری است.

در «روز زن» متشکل‌ترین زنان علیه نداشتن حقوق تظاهرات می‌کنند. باین حال برخی می‌پرسند چرا باید زنان کارگر را جدا کرد؟ چرا باید «روز خاص زنان» داشت؟ این جزوه دادن‌ها و نشست و کنفرانس گذاشتن‌ها به چه کار زنان کارگر می‌آید؟ مگر در تحلیل نهایی به معنای تأیید فمینیست‌ها و زنان بورژوای طرفدار حق رأی نیست؟

فقط کسانی که فرق اساسی بین جنبش زنان سوسیالیست و زنان بورژوای طرفدار حق رأی را نمی‌دانند می‌توانند چنین فکری داشته باشند.



هدف فمینیست‌ها چیست؟ هدف‌شان تحقق همان امتیازات، قدرت و حقوقی در جامعه سرمایه‌داری است که همسران، پدران و برادران‌شان دارند. هدف زنان کارگر چیست؟ هدف‌شان الغای تمامی امتیازاتی است که به واسطه ثروت و خون افراد به دست آمده است. برای زن کارگر فرقی نمی‌کند «اربابش» زن باشد یا مرد. همگام با تمامی طبقه‌اش در راه لغو مقام کارگری خود است.

فمینیست‌ها همیشه و همه‌جا خواستار حقوق برابرند. زنان کارگر در پاسخ می‌گویند: ما خواستار حقوق همه شهروندان اعم از زن و مرد هستیم، اما فراموش هم نخواهیم کرد که کارگریم و شهروندیم و البته مادر نیز هستیم. و به عنوان مادرانی که زایشگر آتیه‌ایم، خواستار حمایت ویژه از دولت و جامعه برای خود و کودکان مانیم.

فمینیست‌ها برای کسب حقوق سیاسی تلاش می‌کنند که در این نقطه نیز مسیر ما از آن‌ها جدا است. برای زنان بورژوا حقوق سیاسی صرفاً ابزاری است که به آن‌ها اجازه می‌دهد راهشان را ساده‌تر و پایدارتر به جهانی که بر پایه استثمار کارگران استوار است بگشایند. اما حقوق سیاسی برای زنان کارگر، گامی در مسیر پرسنگلاخ و دشواری است که به سیادت مطلوب کارگر نظر دارد.

دیرزمانی است که مسیر زنان کارگر از زنان بورژوای طرفدار حق رأی جدا شده است. شکاف‌های زیادی در اهدافی است که زندگی پیش روی هر یک از آنان قرار داده است. تضاد بسیار زیادی بین منافع زن کارگر و سرکارعلیه مالک، بین کلفت و ارباب زن وجود دارد. هیچ نقطه تماس، سازش و همگرایی بین آن‌ها نیست و نمی‌تواند باشد. بنابراین مردان کارگر نباید از روز مجزای زنان، نشست‌ها و مطبوعات خاص زنان کارگر بترسند. هر نوع کار خاص و مجزا بین زنان طبقه کارگر صرفاً ابزاری برای برانگیختن آگاهی زن کارگر و کشاندن او به صفوف کسانی است که برای آتیه‌ای بهتر می‌جنگند. روز زنان و کار آهسته و پزرافتی که در این روزها آگاهی زنان کارگر را برمی‌انگیزد نه در جهت تجزیه جنبش که برای وحدت طبقه کارگر صورت می‌گیرد.

بگذاریم حس فرح‌بخش جنبش طبقاتی مشترکمان و مبارزه همزمان برای رهایی خود زنان، الهام‌بخش کارگران زن برای پیوستن به مراسم روز زن باشد.



بحث آزاد فیس‌بوکی: کمونیست‌ها و مسئله زن - {پاسخ از آرام نوبخت}

پرسش:

با سلام؛ چندی پیش این سؤال را پرسیدم که: آیا زنان در کمونیسم اشتراکی هستند؟ پاسخ شما این چنین بود که: چرا باید اشتراکی باشد؟ مگر زنان، جزو ابزار تولید هستند؟ کسانی که این اتهام را وارد می‌آورند، زن را خود ابزار تولید می‌دانند، و از مالکیت اشتراکی بر دومی، اشتراکی شدن اولی را نتیجه می‌گیرند.

اما پس این قسمت از مانیفست چه می‌گوید که:

«لازم نیست که کمونیست‌ها اشتراک در زنان را به وجود بیاورند. این اشتراک تقریباً از ازل تا امروز وجود داشته است. آن چه که به خاطر آن احتمالاً می‌توان کمونیست‌ها را سرزنش کرد این است که آنان به جای اشتراک در زنان که از روی ریا کاری پنهان نگه داشته شده اشتراکی از زنان می‌خواهند که آشکار شکل قانونی به خود گرفته باشد»

پاسخ:

کل پاراگراف را درست دنبال نکرده‌اید. اتهام می‌زنند که کمونیست‌ها خواهان اشتراکی کردن زنان هستند. مارکس پاسخ می‌دهد که بورژوازی به زن خود مثل یک ابزار تولید نگاه می‌کند و چون شنیده است ما خواهان اشتراکی کردن ابزار تولید هستیم، طبیعتاً به نتیجه‌ای غیر از این نمی‌رسد که می‌خواهیم زنان اشتراکی بشوند.

بعد توضیح می‌دهد که اتفاقاً اوج اشتراکی شدن و اغوا کردن زنان، در خود جامعه بورژوازی نهفته است، منتها به شکل غیر آشکار، غیر قانونی و بی سر و صدا. در نتیجه در این جا می‌نویسد: «بنابراین آن چه کمونیست‌ها ممکن است احتمالاً به آن متهم شوند، حداکثر این است که خواهان اشتراکی کردن علنی و قانونی زنان به عوض اشتراکی کردن پنهانی مزورانه [موجود] باشند».



در این جا هنوز دارد از «اتهام» صحبت می‌کند، نه از «خواسته و هدف ما». یعنی چون این اشتراکی کردن زنان به شکل پنهانی عملاً وجود دارد، اگر قرار به «اتهام» باشد، «حداکثر» می‌توانند «ادعا کنند» که ما خواهان «اشتراکی کردن علنی و قانونی» هستیم.

ولی این خواسته ما نیست: «واضح است که الغای نظام تولید، با خود الغای اشتراک زنان را که نتیجه آن نظام یعنی فحشای عمومی و خصوصی است، به دنبال دارد»

در نوشته «اصول کمونیزم» انگلس هم به صراحت نوشته شده است: «اشتراک زنان شرایطی است که تماماً به جامعه بورژوایی اختصاص دارد و امروز تجلی تام و تمام خود را در فحشا می‌یابد. اما فحشا بر مالکیت خصوصی مبتنی است و با سقوط آن، سقوط می‌کند. بنابراین جامعه کمونیستی به جای معرفی اشتراک زنان، در واقع آن را ملغا می‌کند».